

فهرست مطالب

- جوانان و بلوغ ۱۳
- جوانان و تقلید ۱۵
- جوانان و اعتیاد ۱۷
- جوانان و مذهب ۱۸
- جوانان و ازدواج ۲۰
- جوانان و علم ۲۱
- جوانان و استفاده از فرصتها ۲۲
- جوانان و والدین ۲۵
- جوانان و فرهنگهای بیگانه ۲۵
- جوانان نمونه ۲۷

جوانان و بلوغ

در اَلم بلوغ بطور طبیعی دو صفت مطبوع و جَلَب در جوانان نورس بروز می کند: یکی شکفته شدن غریزه جنسی و دیگری طراوت و زیبائی اَلم جوانی. گرچه تمایل جنسی خود بتهائی عامل مؤثری برای جلب جنس مخالف و حفظ نسل بشر است، ولی خداوند این تمایل آتشین را با زیبائی و جمال دختران و پسران آراسته و از این راه رغبت آمیزش را در آنان سوزان تر کرده و میل پیوستگی آنها را به یکدیگر تشدید نموده است.

اله غریزه جنسی!

آغاز بلوغ جنسی از موقعی است که غدد جنسی از خواب بیدار می شوند و فعالیت پنهانی خود را با همکاری سایر غدد داخلی شروع می کنند. هورمونهای جنسی را در خون می ریزند و تحول و انقلاب همه جانبه ای را در مزاج آنان بوجود می آورند. در تمام دوران چندساله بلوغ، عوامل قُط بلوغ همچنان بکار خود ادامه می دهند تا نوجوان تازه بالغ را به رشد نهائی و به عالیترین مدارج قوت و شکت جوانی برسانند و کَیله مَمّوات یک مرد یا یک زن کامل را در وی ایجاد و مستقر نمایند.

اولین نشانه بلوغ، رشد سریع بدن مخصوصاً استخوانها است. ارتباط رشد استخوان با هورمونهای جنسی آنقدر زیاد است که می شود باعکسبرداری از استخوانها، تاریخ شروع بلوغ جنسی را پیش بینی نمود. روئیدن مو بر صورت پسران یکی از نشانه های بلوغ آنان است ولی در دختران بالغ، موی نمی روید و این خود یکی از تفاوت های آشکار زن و مرد است. بلوغ، عامل نموسریع استخوانها و عضلات و کلیه اعضاء داخلی است. بلوغ، کودکان ضعیف را به رشد نهائی بدن و کمال نیرومندی جسم می رساند و آنان را در ردیف افراد بزرگ و کامل اجتماع قرار می دهد.

عوامل انقلابی بلوغ، نه تنها بر روی بدن اثر می گذارند و باعث رشد سریع و همه جانبه جسم می شوند بلکه در روان نوجوانان نیز مؤثرند، افکار و اخلاق آنان را دگرگون می سازند و انقلاب عمیقی در روحشان پدید می آورند، بهمین جهت طرز فکر و تحقیقات نوجوانان، با اطفال نابالغ تفاوت بسیار دارد. و برای همین است که هیچگاه بین خواجه ها، فلاسفه و دانشمندان بزرگ پیدا نشده است. در بین غده بدن، بیضه ها نفوذ و تأثیر بیشتری روی قدرت و حالت روحی انسان دارند! و معمولاً هنرمندان و شعرای بزرگ و مقدسین و فاتحین، تمایل جنسی

شدیدی داشته‌اند! و اگر کسی این غدد را از دست بدهد، دچار بحران روحی شده و قسمتی از فعالیت‌های فکری و حتی حس اخلاقی خود را از دست می‌دهد.

غریزه جنسی مانند آتش سوزانی است که از اعماق وجود جوان زبانه می‌کشد و اگر از حد طبیعی تجاوز نماید و اگر بدرستی مهار نشود، قادر است ریشه فضائل اخلاقی، دین و مذهب و سعادت انسان را بخشکاند! عمل این غریزه آنقدر قوی است که در واقع مرکز تحریکات مستقیم برای تمام آرزوهای اعضاء مختلف بدن می‌گردد. بزرگترین پرتگاهی که در راه زندگی جوانان وجود دارد و اغلب باعث سقوط آنان می‌شود، افراط در افعال بعضی از غرائز و ارضاء پاره‌ای از شهوات نفسانی است. هدف برنامه‌های دینی و علمی در تربیت جوانان این است که آنان را در عمل به غریزه‌ها هدایت کرده و از افراط و تفریط برکنارشان دارد. اگر غریزه جنسی محدود گردد و در جای خود بکار برده شود، با سایر تمایلات انسانی اختلاف و تضاد نخواهد داشت و جوانان می‌توانند با عمل به غریزه جنسی، سایر تمایلات طبیعی و خواهش‌های فطری خود را ارضاء نمایند. ولی درجائی که کنترلی بر این غریزه نباشد و جوانان بخواهند آن را آزادانه و به هر صورتی که مایل باشند عمل کنند، ناسازگاری بین تمایلات شروع می‌شود و چون غریزه جنسی از سایر تمایلات قوی‌تر است، این نبرد به پیروزی غریزه جنسی و شکست سایر تمایلات فطری می‌انجامد. تمایلات فطری مانند میل به پاکدامنی، راستی و درستی، امانتداری و وفای به عهد کنار می‌روند و فقط اطفاء غریزه جنسی به صورت هدف در می‌آید. چیزی که الان در دنیای غرب به صورت یک مسئله طبیعی و عادی درآمده است! دختران و پسرانی که بنده شهوت و اسیر هوای نفسند و در راه جلب لذت و ارضای غریزه جنسی به همه پستی‌ها و نکبت‌ها تن می‌دهند و سرانجام در منجلاب فحشاء و بی‌عفتی سقوط می‌کنند. لذا امیرالمؤمنین علی ۷ می‌فرماید: **بنده شهوت، از غلام زر خرید پست‌تر است!** انحرافات که احیاناً دام‌گیر جوانی بشود را می‌توان یکی از اقسام زیر دانست. **استمناء و استشهاء، لواط (در پسران)، مساحقه (در دختران)، و زنا، که همه اینها از نظر اسلام حرام و مجازات دنیوی و اخروی دارد.** استمناء و استشهاء که در بعضی نوجوانان و جوانان دیده شده اولین پله انحراف جنسی است، مخصوصاً اگر بصورت عادت و اعتیاد در بیاید. کسانی که به این عمل مبادرت می‌کنند از آثار بد و ضرر بار آن نمی‌توانند رهایی یابند. از جمله آثار آن، ضعف چشم و بینائی، انزجار از ازدواج، خمیدگی پشت، یأس روحی و عوارض دیگر می‌باشد.

راه درمان و یا مبتلا نشدن به این عمل زشت چند چیز است: تنهانی‌بودن، زود ازدواج کردن، در صورت توانائی روزه گرفتن، فاصله گرفتن از افراد مبتلا به آن و شرکت فعال در نماز جماعت و ارتباط معنوی. نقل شده که وقتی به امیرمؤمنان ۷ خبر دادند جوانی استمناء کرده است، دستور دادند تا با چوب ضربات زیادی بر پشت دست‌های او زدند.

اللواط و یا همجنس بازی که گناه آن عظیم است، عوارض زیادی بر جای می‌گذارد که تا آخر عمر گریبان‌گیر شخص می‌شود. این عمل منشأ قتل، هیجان، اضطراب روحی، دیوانگی، خودکشی و هزاران مفسده

اخلاقی است. سزای لواط کننده قتل است و این گونه اشخاص اگر بدون توبه از دنیا بروند، با قوم لوط محشور می شوند.

المساحقه که شاید در بین بعضی دختران انجام شود نیز آثار زیانبار هم در این دنیا و هم در آخرت برای فرد بر جا می گذارد.

امام صادق ۷ می فرماید: در روز قیامت، زنانی را که با هم مساحقه کرده اند، در حالی که لباسهایی از آتش بر تن و مقنعه‌ای از آتش بر سر، وعمودی از آتش در فرج آنهاست، آورده و وارد دوزخ می کنند!

المزنا نیز بسیار مذموم و دارای عواقب وخیمی می باشد، از جمله:

۱- روز قیامت زناکار را وارد جهنم می کنند و قطره‌ای از عورتش می چکد که از بوی آن تمام اهل جهنم دچار ناراحتی می شوند! جهنمیان به نگهبانان جهنم می گویند: این بوی بد مال کیست که ما را اذیت کرده است؟ به آنها گفته می شود این بوی زناکاران است.

پیغمبر اکرم ۶ به امیر مؤمنان علی ۷ فرمود:

«زنا دارای سه اثر بد دنیوی و سه اثر بد اخروی است. اثرات دنیوی زنا: رسوا شدن، کوتاهی عمر و قطع روزی (روزی حلال) و اثرات اخروی: سختی حساب، خشم خداوند و ابدی بودن در جهنم است.»

داستان بلعم را که در قسمت «زنان» آمده بود مجدداً برای اهمیت آن ذکر می کنیم: «آمده است که وقتی لشکر حضرت موسی ۷ به فرماندهی یوشع بن نون ۷ تصمیم به تصرف شام را گرفتند. حاکم آن ناحیه از بلعم باعورا، که دانشمندی قلابی بود درخواست کرد که راهی برای شکست لشکر بنی اسرائیل به او نشان دهد. بلعم به آنان گفت که تنها عامل شکست این لشکر زنا! است. شما زنان هرزه را به عنوان خرید و فروش، میان لشکر بنی اسرائیل بفرستید و به آنها اجازه بدهید که خود را در اختیار مردان لشکر بگذارند.

دستور بلعم اجرا شد و زنان هرزه در بین لشکر یوشع رفت و آمد می نمودند و به فسق و فجور با لشکریان مشغول شدند. طولی نکشید که در اثر این تماسهای نامشروع، مرضی خطرناک در بین لشکریان پیدا شد و در فاصله چند روز هزاران نفر را کشت! این وضع ادامه داشت تا اینکه یکی از افراد غیرتمند لشکر، نیزه خود را بدست گرفت و به زن و مردی که در حال زنا بودند، حمله کرد و آنان را کشت و اعلام کرد هر که را در حال عمل نامشروع ببینم، او را می کشم! لشکریان از ترس جان، از زنان مذکور فاصله گرفتند و در نتیجه آن مرض مهلک از میان رفت و لشکر بنی اسرائیل توانست شام را فتح و تصرف کند.

عوامل تحریک جنسی

عواملی است که بلوغ جنسی را زودتر فراهم می کند و یا باعث بیدار شدن آن و تحریک آن می شود. از جمله این عوامل:

الف: فضای منزل «مشاهده عمل زناشوئی والدین، پوشش نامناسب محارم و...».

ب: لباس «لباسهای چسبان مخصوصاً نورت و مایو».

ج: غذا «غذاها و میوه‌هایی چون موز، پیاز، سیر، فلفل، شیرینی، زعفران، وانیل محرک می‌باشند».

د: دیدنی‌ها «فیلمها، عکسها و تصاویر شهوت برانگیز و نگاه به

جنس مخالف».

ذ: شنیدنی‌های محرک «شوخی دو زوج، موسیقی‌های محرک، صحبت از مسائل جنسی».

چند ماجرای تلخ از فجایعی که به خاطر روابط نامشروع بوجود آمد:

—

()

.

.

.

.

.

:

()

.

∴

•

•

•

•

•

•

•

•

•
•
)
:
•
•
(
•
:
:
•

•
:
•
:
•

•

.

.

" : ()

() .

.

*

:

.

*

*

*

*

" : ()

-

"

()

. . / .
*
*
*
*

یکی از قضات می گوید

:
.
.
.
.
.

•

•

•

•

...

:

.

.

.

.

()

.

.

:

.

.

} ()
{

شناخت جوانی

باتوجه به اینکه هر انسان سالمی دارای دو نیروی عظیم عقل و احساس است، در جوانان معمولاً احساسات در کمال قدرت و نیرو، و عقل در حال ضعف و ناتوانی است (بغیر از موارد استثنائی) لذا مبنای تصمیمات و کارهایشان گاهی نامعقول و نپخته است و مخصوصاً در حال عصبانیت کارهای ناروا و اعمال خطرناک انجام می‌دهند. اینجاست که جوان سعادت‌مند کسی است که باتوجه به ضعف عقل جوانی، خود را بشناسد و در کارهای مهم از نصیحت افراد عاقل و خیرخواه پیروی نماید و از برنامه‌های صحیح تربیتی و دینی تبعیت کند. یکی از بیماریهای روانی که در کمین بعضی از جوانان است، بیماری **جنون جوانی** است! این بیماری به چند صورت بروز می‌کند که **یک‌قسم آن اختلالات روانی و بی‌نظمی‌های فکری** است، که کم و بیش تمام جوانان نوحاسته گرفتار آن هستند و این بیماری همان جنون خودنمائی و تحلیلات افسانه‌ایست. در این بیماری، شخص اسیر توهم‌ت واهی خود می‌گردد، از واقعیت‌های زندگی غافل می‌شود و مانند دیوانگان به اوهام و تحلیلات پناه می‌برد! و همواره در خواب و خیال سیر می‌کند و زندگی را از پشت عینک افکار بیهوده و غیرواقعی می‌بیند. او از عقل و منطق‌گریزان است و عاشق اوهام و افسانه‌های ناشدنی! اینجاست که گاهی تحت تأثیر این اوهام به جرم و جنایت دست می‌زند و کارهای وحشتناک و خشن و اعمال جنون‌آمیز از او صادر می‌شود. **مانند آن دوجوان هامبورگی که برای رسیدن به پایه «جیمس دین»، با طناب باریکی خود را از طبقه چهارم ساختمانی به پائین پرت کردند!**

تحلیلات غیر عقلانی و تصورات ناسنجیده جوانان، گاه آنچنان آنان را مسرور و خوشحال می‌کند که از خوشحالی در پوست نمی‌کنند و بی‌اختیار قهقهه می‌زنند. و گاهی چنان غم‌زده و مهمومشان می‌سازد که از اجتماع‌گریزان شده و به گوشه‌گیری و انزوا پناهنده می‌شوند. این اختلالات در کلمات بزرگان دین آمده و پیامبر اکرم ۶ آن را جنون جوانی و امیر مؤمنان علی ۷ آن را مستی جوانی تعبیر فرموده است.

جوانان در سال اول و دوم بعد از بلوغ، دچار آشفتگی روحی و ناموزونی های شدید روانی هستند تا جایی که در پاره ای از بی نظمی ها رنگ جنون بخود می گیرد! اهلر چقدر از عمر جوانی بیشتر می گذرد و فاصله جوان از دوره بحران بلوغ، افزایش می یابد، طوفان احساسات به همان نسبت فروکش می کند و بی نظمی های روانی تقلیل می یابد و جوان از نظر عقلی، پخته می شود و اخلاقش عادی می گردد. البته این تغییرات در افراد مختلف است. زیرا افراد فقیر و دارای زندگانی سخت، در حدود ۱۸ سالگی به مرحله پختگی می رسند ولی افراد ثروتمند و مرّه، در ۲۲ یا ۲۳ سالگی هنوز مرد نشده اند! رشد عقلی تا ۳۵ الی ۴۰ ادامه دارد و رشد جسمی تا ۲۶ سالگی به نهایت خود می رسد. ولی بلوغ جنسی و دایره شهوات در ۳۲ سالگی به اوج خود می رسد. در این سن، هم بقدر کافی از شهوات سالهای جوانی در اوست و هم تجربه وسیع و فهم پخته ای در اختیار دارد.

اهل طراوت و زیبایی ایم جوانی

تمایل آدمی به زیبایی و جمال یکی از خواهشهای فطری بشر است و احساس لذت از مناظر زیبا، با سرشت انسان آمیخته شده است. بهمین جهت تمام طبقات مردم حتی ملل و اقوام دور از تمدن شهری دارای این احساس طبیعی هستند.

در دنیای کنونی مسئله زیبایی مورد کمال توجه قرار گرفته و تمام طبقات مردم به زیباییها ابراز علاقه می کنند و علم و پیشرفت در خدمت این مسئله قرار گرفته و آخرین دستاوردهای علمی را برای زیبا کردن بکار می گیرند. مردم علاقه دارند همه جا و همه چیز زیبا باشد. در خانه آراسته زندگی کنند، لباس زیبا و شیک بپوشند، صورت و موهای خود را بیاارایند، روی مبل قشنگ بنشینند، سوار ماشین زیبا بشوند، حیاط منزل و اطاق پذیرائی، غرق گلهای قشنگ باشد، و خلاصه امروزه پولهایی را که مردم خرج قشنگ کردن خود و زندگی خود می کنند اگر از مصارف ضروری بیشتر نباشد، کمتر نیست!

آئین اسلام که برنامه جامع سعادت و کامیابی بشر است، به موضوع جمال و زیبایی توجه مخصوصی دارد. اسلام در ضمن پرورش کلیه تمایلات فطری بشر، عاطفه جمال دوستی مردم را نیز مورد حمایت و تربیت قرار داده و استفاده از زیباییهای طبیعی و مصنوعی را به پیروان خود اکیداً توصیه کرده است.

قرآن در آیات مختلف این مطلب را ذکر نموده است. از جمله در آیه ۷ سورة ۱۸ « **إِنَّ الْجَنَّةَ مِثْلُ مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهُ** » یعنی: ما موجودات روی زمین را زینت و جمال زمین قرار دادیم.

و در آیه ۷ سورة ۵۰ می فرماید: « **لَهُمْ فِيهَا مِثْلُ الْبَيْتِ الْمَقَامِ وَ تَنْزِيلُ الْمَاءِ سَكِّينًا وَ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ فِيهَا جَنَّاتٌ مِنْ جَنْبِ الْجَنَّةِ وَ فِيهَا نَعِيمٌ مُبْتَدَأً وَ فِيهَا نُفُوسٌ مُبْتَدَأَةٌ وَ فِيهَا جَنَّاتٌ مِنْ جَنْبِ الْجَنَّةِ وَ فِيهَا نَعِيمٌ مُبْتَدَأً وَ فِيهَا نُفُوسٌ مُبْتَدَأَةٌ وَ فِيهَا جَنَّاتٌ مِنْ جَنْبِ الْجَنَّةِ وَ فِيهَا نَعِيمٌ مُبْتَدَأً وَ فِيهَا نُفُوسٌ مُبْتَدَأَةٌ** » یعنی: آیا به آسمان بالای سرشان نگاه نمی کنند که چگونه آن را ساخته ایم و آن را زیبا نموده ایم؟

و در آیه سورة اعراف می فرماید: « **فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ عَلَى خَلْقِهِ إِذْ يَخْرُجُ مِنْ بطنِ امِّهِ وَ إِذْ يَخْرُجُ مِنْ بطنِ امِّهِ وَ إِذْ يَخْرُجُ مِنْ بطنِ امِّهِ وَ إِذْ يَخْرُجُ مِنْ بطنِ امِّهِ** » بگو چه کسی زینتهائی را که خدا برای بندگانش قرار داده، حرام نموده است؟

پیامبران خدا عموماً زیبا و عاری از هرگونه نقص بدنی بوده اند. صورت زیبا و چهره جالب یوسف صلیق ۷ یکی از امتیازات آن پیامبر محسوب می شد.

پیشوای عالیقدر اسلام حضرت محمدؐ علاوه بر زیبایی رخسار، گیرندگی و ملاحظت مخصوصی داشت. امیرالمؤمنین علیؑ نیز زیبا بود، چنانچه در بارهٔ او آمده است: روزی علیؑ نزد پیامبر رفت. قیافهٔ جلّاب و صورت زیبایش بقدری جلوه داشت که پیامبر فرمود: چنین پنداشتم که ماه شب چهارده بمن نزدیک شده است. این مقدمه‌ای بود تا گفته شود یکی از آثار بلوغ، بوجود آمدن زیبایی طبیعی در جوانان از یکطرف و از طرفی میل به خودآرائی و زینت نمودن است. بطوری که گاهی این حس به افراط کشیده شده و در بعضی از دختران منجر به یک نوع بت پرستی برای بدن و هنرمی گردد. اینجاست که باید معیاری برای ارضای این حس وجود داشته باشد تا از هرگونه افراط و تفریط جلوگیری نماید. اسلام از راه پاکیزگی بدن، مسواک دندانها، معطوبودن، رنگین کردن و روغن زدن مو، لباس زیبا پوشیدن و کارهایی نظیر اینها، حس خود آرائی جوان رابه راه صحیح و بی خطر هدایت نموده و بر جلوه و جمال آنان افزوده است.

تجمل پرستی و زیاده روی در زینت و خودآرائی، عوارض نامطلوبی در بر دارد و ممکن است دختران و پسران را به راههای غلط سوق دهد و مایهٔ تیره روزی و بدبختی آنان گردد. از جمله عوارض نامطلوب آن، پیدا شدن وسواس و اختلالات روحی، پیدا شدن خوی ریاکاری و خودپرستی، صرف شدن مقادیر زیادی از عمر گرانقیمت در این کار، فاصلهٔ زیاد بین ظاهر و باطن اشخاص و غیره می گردد. البته اسلام به زیبایی باطنی هم اهمیت داده و آن را یکی از ارکان اساسی زیبایی بشر می داند. به عبارت دیگر، زیبایی کامل و جامع برای انسان عبارت از این است که سیمای جسم و جان و شکل و صورت و معنی هر دو زیبا باشند. جمال طبیعی و تجمل مصنوعی، ظاهر را زیبا می کند ولی علم و اخلاق که عالی ترین زینت و درخشانترین زیور اختصاصی انسان است به آدمی زیبایی روحانی و جمال معنوی عطا می نماید.

امام عسگریؑ فرمود: زیبایی صورت، جمال ظاهری است و زیبایی عقل، جمال باطنی است. خوشبختانه در دوران جوانی، میل به جمال روحانی و صفات خوب اخلاقی در باطن جوانان بیدار می گردد و علاقه به زیبایی معنوی، در ضمیرشان شکفته می شود. جوانان بطور طبیعی به جوانمردی و فتوت تمایل پیدا می نمایند و فطرتّه فضائل اخلاقی و صفاتی مانند راستگویی، فداکاری و ایثار، عزت نفس، اداء امانت و نظائر آنها علاقه پیدا کرده و از صفات بدی مانند دروغگوئی، خیانت، عهد شکنی، نادرستی و غیره متنفرند. جوانان در رابطه با صفات اخلاقی سه دسته اند:

اول: جوانی که دارای سجایای اخلاقی و صفات انسانی است، جوانی که پاکدل و با ایمان، راستگو و درستکار، خدمتگذار و باوفا، امین و خیرخواه و خلاصه دارای صفات پسندیده است، در جامعه محبوبیت دارد. او واجد زیبایی ظاهری و جمال معنوی است و همواره مورد علاقه و احترام مردم خواهد بود. چنین جوانی مانند شاخ گل معطوی است که علاوه بر طراوت و جمال طبیعی، دارای بوی مطبوع و شاهنوازی است.

دوم: جوانی است که دارای صفات خوب اخلاقی نیست ولی به صفات بد هم آلوده نشده است. اگر خیرش به مردم نمی‌رسد، شری هم ندارد. اگر از بینوایان دستگیری نمی‌کند، به آنان آزار هم نمی‌رساند. این گروه هم تا اندازه‌ای محبوب جامعه هستند زیرا به مردم آسیبی نمی‌رسانند و جامعه از شر آنان در امان است.

سوم: جوانی است که آلوده به صفات ناپسند است! اخلاقش فاسد و مردم از رفتار و گفتارش در عذاب هستند! او هر چقدر زیبایی ظاهری هم داشته باشد و مو و صورت و لباس خود را بیاراید، باز هم مورد تنفر جامعه است! زیرا جمال ظاهری نمی‌تواند عیوب باطنی او را پوشاند. مانند جوان زیبایی که مثلاً کودکی را به قتل برساند! در این هنگام سیل خشم و تنفر مردم متوجه او می‌شود و مردم هرگاه او را می‌بینند و یا عکسش را در روزنامه‌ها مشاهده می‌نمایند، نه تنها از قیافه زیبای او مسرور و خوشحال نمی‌شوند بلکه برعکس انزجارشان بیشتر می‌شود و اگر دستشان به او برسد معلوم نیست چه بلائی سر او بیاورند!

اینجاست که باید ببینیم چه باید بکنیم تا جوان سعادت‌مند باشیم؟ برای آنکه جوانان به سجایای اخلاقی متحقی شوند و از زیبایی روحانی برخوردار گردند، برای آنکه جوانان گرفتار فساد اخلاق نشوند و سرانجام مطرود جامعه نگردند، باید خودشان و همچنین مربیان‌شان همواره متوجه وظائف خویش باشند.

جوانان باید خود را بشناسند و در خاطر داشته باشند که الیم کودکی را پشت سر گذارده و اینک خود دارای استقلال و مسئولیت شخصی هستند، باید بدانند که اکنون قسمت اعظم خوشبختی و بدبختی آنان در اختیار خودشان قرار گرفته است.

آنان باید بدانند که با شرکت در مجالس گناه و معاشرت با افراد آلوده و ناپاک، موجبات تیره روزی و بدبختی خود را فراهم می‌آورند و خویشان را به فساد اخلاق که باعث بدنامی و نفرت اجتماعی است، آلوده می‌نمایند.

جوانان و تقلید

حسّ تقلید یکی از تمایلات طبیعی است که در تمام افراد بشر در سنین مختلف وجود دارد و در نسل جوان شدیدتر است.

آدمی میتواند بوسیله تقلید، از تجربیات علمی و عملی دیگران استفاده کند و راهی را که گذشتگان پیموده و به نتیجه رسیده‌اند رایبیماید و به اهداف خود با زحمت کمتر و سرعت بیشتر دست پیدانماید. نوجوانان برای ساختن شخصیت خویش و برگزیدن صفات لازم، از دیگران تقلید می‌کنند و روش آنان را برنامه کار خود قرار می‌دهند. با توجه به اینکه تمایل خودنمائی و تشخیص طلبی در نوجوانان شدید است، کوشش می‌کنند تا جائی که میسر است از مردان مشهور و ممتاز پیروی نمایند و صفات آنان را الگوی شخصیت‌سازی خود قرار دهند، به این امید که هر چه زودتر و بیشتر شهرت و افتخاری کسب نمایند و مورد توجه عموم قرار گیرند.

گاهی در این خصوص از قهرمانان ورزشی تقلید می‌کنند. گاه از ستارگان سینما تقلید می‌کنند و کارهای ساختگی و غیر واقعی آنان را برنامه زندگی خود قرار می‌دهند. مانند آنان راه می‌روند، حرف می‌زنند، لباس می‌پوشند، نگاه می‌کنند، می‌خندند، معاشقه می‌کنند و صورت و موی خود را می‌آرایند و خلاصه بجای اینکه شخصیت خویش را بر اساس سجایای اخلاقی و صفات انسانی پی‌ریزی کنند و خود را انسان لایقی بسازند، از این ستاره‌ها و الگوها تقلید کرده و رفتار آنان را برنامه کار خود قرار می‌دهند و به این واسطه بزرگترین ضربه را به شخصیت معنوی خود می‌زنند.

اینجاست که خطراتی جوانان را تهدید می‌کند و چه بسا تقلیدهای نابجا باعث شده که از مسیر پاکی و فضیلت منحرف گشته و برای ارضاء حسّ برتری جوئی، مرتکب گناهان بزرگ شده‌اند و برای همیشه موجبات تیره‌روزی و بدبختی خود را فراهم آورده‌اند.

«مادری در لبنان به دادگاه مراجعه و از پسرش شکایت کرد. و اظهار نمود که پسر دوازده ساله او مرتب از مدرسه فرار می‌کند و بی حساب پول خرج می‌نماید و او نمی‌داند این پولها از کجا آمده است. پس از تحقیقاتی که از «عدنان» شد، او اعتراف نمود که ابتدا فن سرقت را از مشاهده فیلمها یاد گرفته و تاکنون مرتکب ۲۷ فقره سرقت شده است. از جمله هفت دستگاه دوچرخه را دزدیده و فروخته است.»

«در زمان حکومت طاغوت عده‌ای نوجوان که برخی دانش آموز بودند و باند سرقت اتومبیل را اداره می‌کردند، دستگیر شدند. سن این گروه بین ۱۶ تا ۲۰ سال بود. بیشتر آنان در بازجوئی در مورد انگیزه این کار می‌گفتند: ما

خودمان هم نمی‌دانیم چرا به اینکار دست زدیم آه هرچه بود از سرقت ماشین مخصوصاً کارهای قهرمانی این سرقت‌الذت می‌بردیم».

خلق را تقلیدشان بر باد داد!

تقلید است که باعث بسیاری از کارهای خلاف می‌شود و مخصوصاً مورد نوجوانان و جوانان. در همین کشور خودمان تقلید از فیلمها و هنرپیشه‌ها چه آثار زیانباری که به بار نیاورده است! اگر عده‌ای از نوجوانان ما سیگار می‌کشند، نتیجه تقلید ناصحیح است. اگر گروهی به مشروبات الکلی روی می‌آورند باز هم نتیجه تقلید است.

اگر عده‌ای از دختران از حجاب و عفت زنانه گریزان هستند این هم نتیجه تقلید است. و اگر اعتیاد و روابط نامشروع و استفاده از انواع لباسهای باصطلاح کبی در بین بعضی از جوانان ما وجود دارد، این هم به تقلید برمی‌گردد.

تقلید صحیح آنست که از کارهای خوب دیگران درس بگیریم و کارهای بد دیگران را بخودشان واگذار نمائیم. درباره تقلید باید دو نکته مورد توجه قرار گیرد:

اول آنکه از افراد منحرف و گناهکار تقلید نشود، زیرا گناهکاران دیر وزود دچار شکست و بی‌آبرویی می‌شوند. دوم آنکه بدانند که ساختمان طبیعی و استعدادهای افراد با هم تفاوت دارد. خدا انسانها را مختلف آفریده و هر انسانی برای انجام کار مناسب با ساختمان خود آمادگی بیشتری دارد.

جوانان و اعتیاد:

از عوامل انحراف و موانع زندگی سالم، اعتیاد به انواع مخدو است. در زمان کنونی به دلایل مختلف از جمله همسایگی با کشورهای مانند افغانستان و پاکستان، پل ارتباطی بودن ایران برای صادرات مواد مخدر به دنیا، کشور ما را دچار این مرض سخت و خطرناک و این مشکل و معضل بزرگ نموده است. شاید بیش از دومیون نفر از هموطنان ما یا به صورت اعتیاد و یا تفریحی و تفتی از مواد مخدر استفاده می نمایند. چه جوانانی که در راه استفاده و یا قاچاق مواد مخدر جان خود را از دست داده اند. و چه جوانانی که بخاطر اعتیاد به انواع گناهان و تخلفات آلوده شده و از سرقت گرفته تاقتل و تجاوز و غیره را مرتکب می شوند. اعتیاد پلای است که با آن، انجام بسیاری از خلافها و ناهنجاریها، شدنی شده است. عوامل اعتیاد را چند چیز شمرده اند:

رفیق: شصت درصد معتادین از طریق رفیق ناباب آلودگی پیدا کرده اند. اینجاست که جوان سالم باید در مسئله رفاقت، هشدارهای اسلام و بزرگان و افراد دلسوز را گوش کند تا به دام این نارفیقان نیفتد.

ناراحتی های عاطفی: چهارده درصد از معتادین باین علت معتاد شده اند.

کنجکاوی: هشت درصد بخاطر کنجکاوی معتاد شده اند.

لذت جویی: شش درصد بخاطر لذت از استفاده مواد مخدر آلوده شده اند.

تسکین درد: پنج درصد برای نجات از درد جسمی معتاد شده اند.

فامیل معتاد: چهار درصد از فامیل معتاد خود اعتیاد را فرا گرفته اند.

انواع مواد مخدو:

- ۱- مواد سستی زا مانند تریاک، موفین، هروئین و گدئین.
- ۲- مواد توان افزا مانند کوکائین، ناس و کراتم.
- ۳- مواد توهم افزا مانند حشیش، ماری جوانا، ال اس دی و غیره.

مراحل اعتیاد به مواد مخدو:

الف: **آشنایی با مواد مخدر:** در این مرحله فرد در اثر معاشرت با دوستان ناباب و تشویق آنان، کنجکاوی و احساس غروری که در برابر این دوستان در خود می‌بیند، با مواد مخکو آشنا می‌شود و به مرور زمان به این مواد وابستگی پیدا می‌نماید.

ب - **تردید و دودلی:** در این مرحله فرد پس از اینکه مدت زمانی را بطور نامرتب از ماده مخکو استفاده می‌کند، بطور ناخودآگاه باخویشتن وارد جنگ و ستیز شده که چه کنم تا نجات یابم؟ ولی با توجه به وابستگی جسمی و روانی به مواد، خود را ناتوان از ترک می‌بیند و در نتیجه میل به افزایش مواد که در آن تدریجاً بدن به مقدار معینی از آن خو می‌گیرد، در او ایجاد می‌شود.

ج- **اعتیاد:** در این مرحله، فرد بعد از شک و تردید و احتمالاً مدتی ترک کردن، به اعتیاد قطعی کشیده می‌شود! و با مصرف مواد اعتیاد آور، بسرعت سلامت جسمی و روانی خود را آلوده می‌کند. اعتیاد به تریاک با مصرف **یک ماه** و اعتیاد به **هروئین** بسرعت انجام می‌شود.

عوارض و ضایعات اعتیاد:

۱- **فردی و جسمانی:** از جمله عوارض آن، بیماریهای جسمانی، دردهای عضلانی، یبوست، تغییر در مردمک چشم، اختلال در دستگاه گوارش، خشکی دهان، خارش بدن، تشنج، گرفتگی صدا، احساس خستگی، فساد دندان و بوی بد دهان، عفونت کبد و ریه که گاهی به مرگ می‌انجامد.

۲- **عوارض روانی:** اختلال در سازگاری روانی فرد، ضعف عصبی، سلب اراده و ابتکار، حالت جنگ و ستیز با خود، پیدایش انحرافات اخلاقی، اضطراب و بی‌قراری، عدم اعتماد به نفس، ترس دائمی و صدها مشکل روحی و روانی و عاطفی دیگر.

۳- **عوارض اجتماعی:** نداشتن علاقه به فعالیتهای اجتماعی، بی‌نظمی خانوادگی، قانون شکنی، جرم و جنایت، ترک محل کار و تحصیل، معتاد نمودن دیگران، فروپاشی نظام خانواده، نابودی فرزندان و انحراف آنان و...

۴- **جنبه اقتصادی:** معتاد به دلیل عدم اشتغال و عدم بازدهی و انگل بودن، ضایعات اقتصادی بزرگی برای کشور ایجاد می‌نماید. عدم احساس مسئولیت در تأمین مخارج خانواده، تهیه هزینه اعتیاد از راه نامشروع و اشتغال به انواع بزهکاری و دهها عوارض دیگر.

۵- **جنبه سیاسی:** افراد معتاد به علت بی‌تفاوتی نسبت به همه چیز، مشارکتی در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی در مواقع لزوم ندارند. و معمولاً غارتگران و مفسدین از آنها به عنوان عاملان جنایت، قتل و توطئه‌های سیاسی و غیر سیاسی، استفاده می‌کنند.

سیگار چراغ سبزی برای سایر مواد مخدر!

در دود سیگار بیش از چهار هزار نوع ماده سُمّی وجود دارد که تعدادی از آنها سرطان‌زا می‌باشند. وقتی این مواد سرطان‌زا از دهان وارد نای می‌شوند، تغییرات سرطانی را در آن محل ایجاد می‌کنند و از آنجایی که در مُجّ ریه، اعصاب حسی نیست، افراد سیگاری از مراحل رشد سرطان در شش‌های خود اطلاعی ندارند.

این تکثیر سلول‌های سرطانی در طی سالیان متمادی که فرد به‌استعمال دخالت پرداخته است، ادامه می‌یابد تا اینکه بتدریج مبتلابه کاهش وزن، خلط خونی، بی‌اشتهایی، سرفه، تنگی نفس، دردهای قفسه سینه و خشونت صدا می‌گردد، که متأسفانه از این لحظه تا مرگ فاصله بسیار کمی است!

در مردان سیگاری عوارضی چون عقیمی، کاهش میل جنسی، و ناهنجاری‌هایی برای فرزندان از جمله لب شکری، سرطان خون و سرطان مغز در اثر سیگار ایجاد می‌شود.

در زنان سیگاری، دردهای عضلانی، دردهای استخوانی، خستگی، ضعف بدن و بی‌اشتهایی فراوان دیده می‌شود.

آیا معتاد مجرم است یا بیمار؟

جرم معتاد این است که مقدمات اعتیاد را برای خود فراهم ساخته‌است. ولی وقتی اعتیاد آمد، دیگر فرد معتاد مجرم نیست. زیرا کشش و عادت به مواد چنان در روح و جسم او وجود دارد که نمی‌تواند به آسانی دست از اعتیاد بردارد. بنابر این باید گفت که فرد معتاد، بیماری است که خود در بیمار شدنش نقش داشته است. اگر این معنی و مفهوم در بین مردم و مسئولین کشور ما جا بیفتد، شاید بتوان با تدابیری این بیماران را درمان نمود و از سرایت این مرض به بقیه جلوگیری کرد.

جوانان و ازدواج

ایمن ترین راه برای دوری و مصونیت از انحرافات، ازدواج می باشد. ازدواج آثار خیر و پربرکتی دارد از جمله:

- ۱- حفظ دین: «رسول خدا ۶ فرمود: کسی که ازدواج بکند نصف دین خود را خریده است.»
- ۲- باعث پاکدامنی و عفت: رسول خدا ۶: ازدواج بیش از هر چیز دیگری موجب چشم پوشی از گناهان و موجب پاکدامنی می شود.
- ۳- موجب بقاء نسل حلال است: رسول خدا ۶: ازدواج کنید تا نسلتان زیاد شود که من در روز جزا از زیادی اقم و لو به طفل سقط شده، افتخار می کنم.
- ۴- عامل آرامش روانی زن و مرد.
- ۵- نجات از جهنم: رسول خدا ۶ فرمود: اکثر اهل جهنم از عذابها (مجردها) هستند!

* پیوند زناشویی و رابطه قانونی زنان و مردان، از نظر روایات، دارای ثمرات و فوائد مهمی است از جمله در جلد ۱۰۳ بحار الانوار این روایات آمده است:

رسول خدا ۶: یکی از مواقعی که درهای آسمان برای رحمت بازمی شود، موقع ازدواج است.
توقتی پیامبر ۶ فهمید که عثمان بن مظعون خود را از ارتباط جنسی با زنش محروم کرده است به او فرمود:
ای عثمان! این کار را نکن! زیرا بنده مؤمن وقتی دست زنش را در دست می گیرد، برای او ده حسنه نوشته شده و ده گناه از او پاک می کنند. و اگر همسرش را ببوسد، خدا صد حسنه برایش می نویسد و صد گناه پاک می کند. و اگر با زنش مضاجعت نماید، برایش هزار حسنه نوشته شده و هزار گناه پاک می نماید. و هرگاه هر دو مشغول غسل می شوند، آب غسل بر هر موئی که جاری می شود، برایش حسنه نوشته شده و گناهش پاک می شود. و اگر شب سردی غسل نمایند، خدا به فرشتگانش گوید: به دو بنده ام نگاه کنید که در این شب سرد، غسل می کنند. من شما را شاهد می گیرم که هر دو را آمرزیدم.

پیامبر اسلام ۶ فرمود: هرگاه مرد مؤمن با زنش همبستر می شود، اجر مجاهد فی سبیل الله را برایش می نویسند. و هرگاه غسل کنند، گناهانشان پاک می گردد.

اندازن زمانی که باردار می‌شود، اجر روزه دار نمازخوان را برایش می‌نویسند و هرگاه درد او را می‌گیرد، آنقدر برایش اجر می‌نویسند که تنها خدا اندازه آن را می‌داند. و زمانی که وضع حمل نمود، برای هربار شیر دادن، یک حسنه نوشته شده و یک گناه پاک می‌گردد.

رسول خدا ۶: اگر مجردهای مرد، زنده شده و به دنیا برگردند، همه ازدواج می‌کنند. امام ششم ۷: وقتی مؤمنین برای ازدواج حلالی دور هم جمع می‌شوند، منادی از آسمان ندا می‌کند، آگاه باشید، خدا فلان زن را برای فلان مرد تزویج نمود.

روزی ابوذر به پیامبر عرض کرد: با اینکه مرد و زن در هنگام نزدیکی باهمسرش لذت می‌برد، چگونه ثواب هم برایش می‌نویسند؟

حضرت فرمود: چگونه وقتی عمل حرام انجام می‌دهد و لذت می‌برد، برایش گناه می‌نویسند، در هنگام عمل حلال، برایش حسنه نوشته می‌شود.

پیامبر خدا ۶: هر که ازدواج کند، نصف سعادت را بدست آورده است.

امام صادق ۷: در میان کارهای مباح، ازدواج از همه در نزد خدا محبوبتر است. لذا وقتی مؤمن بر اثر تماس جنسی با زنش، غسل می‌کند، ابلیس به گریه می‌افتد و می‌گوید: ای وای! این بنده، خدایش را اطاعت نمود و خدا هم گنااهش را آمرزید.

عکاف می‌گوید: خدمت پیامبر ۶ رفتم. حضرت بمن فرمود: زن داری؟ گفتم: نه! فرمود: کنیز داری؟ گفتم: نه! فرمود: سالمی و پولداری؟ گفتم: آری!

فرمود: پس تو یا برادر شیطانی! یا راهب نصرانی هستی، و یا باید مثل بقیه مسلمانان عمل کنی! سنت ما ازدواج است و بدترین شمامجردها هستند! وای بر تو ای عکاف! ازدواج کن! ازدواج کن! ازدواج کن! که تو در اشتباهی! گفتم: ای رسول خدا! پس قبل از اینکه برخیزم همسری به ازدواجم در بیاور! پیامبر هم دختری را برایم عقد نمود.

جوانان و مذهب

در مکتب اسلام برای رام کردن غرائز و تعدیل تمایلات نفسانی، از عقل، علم، تربیت، حیا، اجتماعی، نظارت ملی، قوانین کیفری صحبت شده است. ولی بزرگترین قدرتی که در این آئین مقلس برای مهار کردن غرائز مورد استفاده واقع شده و نتایج بزرگ و ثمربخش به بار آورده، **احساس مذهب** است. دانشمندان اذعان کرده‌اند که تقریباً سن دوازده سالگی، تمایل و علاقه و عشق به مذهب در انسان پیدامی شود. «موریس دبس می گوید: گویا همه روانشناسان در این نکته مّفقند که مابین بحران تکلیف و جهش ناگهانی احساسات مذهبی، ارتباطی وجود دارد. در این اوقات یک نوع نهضت مذهبی حتی در کسانی دیده می شود که سابق بر این نسبت به مسائل مربوط به مذهب و ایمان لاقید بوده‌اند، حداکثر این احساسات مذهبی در حدود ۱۶ سالگی پیدا می شود». جالب آنکه تمایل به مذهب در ۱۲ سالگی که آغاز فعالیت بلوغ است، آشکار می شود. در آن موقع غرائز هنوز بخوبی شکفته نشده‌اند و مزاج کودک اسیر طغیان شهوات نیست. گوئی خداوند حکیم به صورت پیشگیری قبل از بروز طوفان و طغیان غرائز، وسیله مهار کردنشان را آماده نموده است و دوران چندساله بلوغ را مهلت خودسازی و پرورش احساس مذهب قرار داده است.

در این رابطه باید به **دو نکته** توجه نمود: یکی آنکه این احساس مذهبی باید در مسیر صحیح هدایت شود. در دنیایی که صدها مذهب انحرافی وجود دارد و مطالب خرافی فراوانی در دینهای تحریفی نهفته است و این مطالب در عصر حاضر با پیشرفتهای علمی نمی سازد، گاهی جوان را دچار شک و بی دینی می کند. فقط اسلام عزیز که دین تعقل و تفکر است، دین علم و تعلّم است و آئین خلقت و فطرت است و دین خالی از اوهام و خرافات است، می تواند حس مذهبی جوانان را اشباع نماید. کتاب مسلمانان، قرآن با پرستش بت و گاو و ستاره و ماه و با تمام عقاید خرافی مبارزه کرده است و بشر را به توحید عقلی و علمی و عملی هدایت فرموده است. اسلام باخرافات جاهلانه و با تثلیث (خدایان سه گانه مسیحیت) که مذهب شایع غرب است مبارزه نموده است. تنها اسلام است که هیچ گونه مطلب خرافه و وهم و خلاف عقل سالم ندارد.

دوم پرورش این حس مذهبی است. اولین برنامه اسلام برای پرورش این حس، دعوت انسانها به خداوند بخشنده و مهربان است. بخشندگی و مهربانی دو صفت مطبوع و دلپذیری است که پروردگار رامحسوب نوجوان می کند و عواطف و احساسات او را برای دوست داشتن خداوند عزیز، تهییج می نماید و بهر نسبتی که محبتش به خدایشتر شود، دین و ایمانش محکمتر می گردد.

امام پنجم ۷ فرمود: **آیا دین جز محبت چیز دیگری است؟**

دین اسلام بر محبت بنا شده است. عشق به خدا و نمایندگان خدا و مؤمنین به خدا. در قرآن برای واداشتن انسانها به نیکیها و بازداشتن از بدیها، بازبان محبت و احساس سخن گفته و به دوست داشتن و دوست نداشتن خدا تکیه کرده است. مانند: **خدا دادگران را دوست دارد. خدا توبه کنندگان را دوست دارد. خدا نیکوکاران را دوست دارد. خدا صابران را دوست دارد.**

و می فرماید: **خدا ستمکاران را دوست ندارد. خدا مفسدین را دوست ندارد. خدا ظالمین را دوست ندارد.**

خدا خائنین را دوست ندارد. خدا مستکبرین را دوست ندارد.

عبادات هم بر پایه تقرب و نزدیکی به خدا انجام می شود. مانند: نماز می خوانم برای نزدیکی بخدا. روزه می گیرم برای نزدیکی بخدا.

برای پرورش حس مذهبی جوان باید چند مرحله را طی کرد:

۱- آنها را با استدلال ساده با خدا آشنا نمایم.

۲- خدا را با صفات نیکویش مانند رحمان و رحیم و آمرزنده بودن معرفی کنیم.

۳- از دوستی خدا با آنها حرف بزنیم. «ای پیامبر بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست داشته و گناهانتان را ببامرزد و خدا آمرزند و مهربان است».

۴- نوجوانان را به عبادات واجب و مستحب عادت داده و نماز را از هفت سالگی به آنها آموزش دهیم.

اگر پرورش مذهبی نوجوان از دوازده سالگی بدرستی انجام پذیرد، او در ۱۶ سالگی یک فرد معتقد و با ایمان خواهد بود و با این احساس می تواند در مقابل تمایلات نفسانی و شهوات، مقاومت کند و از تندرروی و طغیان برکنار بماند. البته برعکس، نوجوانی که احساسات مذهبیش مورد حمایت و پرورش قرار نگرفته و احیاناً سرکوب شده باشد، نوجوانی که خواهش معنویش ارضاء نگشته و نور ایمان، ضمیرش را روشن ننموده باشد، در ۱۶ سالگی محکوم تمایلات غریزی و شهوی خواهد بود و عواطف مذهبی پرورش نیافته اش قادر نیست او را در مقابل انحرافات ایمنی بخشد.

عبادات واجب و مستحبی که در اسلام تشریح شده و همچنین دعا و نیایش در پیشگاه الهی از عوامل مؤثر در تحکیم دوستی و محبت پروردگار است. نماز ارتباط دهنده انسان به خالقش می باشد. نماز گزار روزی چند بار به پیشگاه خدا می رود و مراتب دوستی خود را با محبوبش تجدید می کند.

اگر گناہانی کرده آنها را بوسیله نماز پاک می کند و اگر چند قدمی از خدایش دور شده، بوسیله نماز بعدی به خدایش برمی گردد. خدای واقعی آنقدر رحمت و عطف دارد که باب توبه بر روی همه گشوده است. اگر انسان آلودگی پیدا کرد، راه بازگشت به پاکی و خدا باز است. حتی اگر توبه را شکست و باز آلوده شد، باز هم راه بازگشت دارد و باصطلاح: اگر صدبار توبه شکستی باز آی! خالقی که در گرفتاریها و سختیهای زندگی، تکیه گاه انسان است.

علی ۷ می‌فرماید: «یٰۤاَھٰنُ نَّیِّیْ ھٰطٰی!» ای تکیه‌گاہ من! «یٰۤاَھٰنُ نَّیِّیْ سَکُوتُ اَھٰوٰلی!» ای کسی که گرفتار بهایم را فقط به او می‌گوییم. این دین صحیح و ایمان واقعی است که انسانها را از انحرافات و آلودگیها دور و پاک کرده و آنها را سعادتمند می‌نماید.

اٰدب‌دبختانه دنیای امروز به تمایلات مذهبی جوانان نه تنها کار ندارد بلکه با انواع برنامه‌های انحرافی این حس را در میان جوانان از بین می‌برد. دنیای غرب آنطور که برای یک کالای صنعتی سرمایه‌گذاری کرده و اهمیت قائل می‌شود، برای تربیت صحیح و پرورش حس مذهبی ارزش وارجی قائل نمی‌شود.

جوانان و علم:

اولین و بهترین بذری که باید در زمین با استعداد دل نوجوانان و جوانان افشاندہ شود، بذر پریرکت علم و دانش است. علم مایهٔ اساسی سعادت و خوشبختی است، علم باعث شکفتگی عقل و بروز کمالات انسانی است و خلاصه علم پایهٔ محکم تمام افتخارات بشری است.

قرآن کریم، علماء و دانشمندان را گروه ممتاز جامعه شناخته و برتری آنان را نسبت به مردمانی که فاقد علم و دانش هستند، خاطر نشان فرموده است: «فٰی ھٰلٰی یٰیٰیٰی اٰدینَ یٰیونَ وَاٰدینَ لَا یٰیونَ، یٰہٰ اٰیٰکَ وُؤٰا اٰلٰبِ اٰب». آیا دانشمندان با غیر دانشمندان برابرند؟ صاحبان خرد تفاوت این دو گروه را تشخیص می‌دهند. علوم مختلف هر یک به فراخور خود، کمالاتی را به جوان عرضه می‌کنند. علوم طبیعی، باعث می‌شود که انسان با ساختمان وجود خود و سایر موجودات کرهٔ زمین تا اندازه‌ای آشنا شود. و به عظمت خلقت و نظم عجیب کتاب آفرینش پی ببرد. علوم روانی و تربیتی انسان را با روح و روان خود تا اندازه‌ای آشنا ساخته و راههای کنترل این نیرو را به انسان آموزش می‌دهد. با این علم می‌تواند خوبیها و بدیها را بشناسد و عادت کند که در تمام عمر به خوبیها روی آورد و از بدیها فاصله گیرد. علوم دینی درس خداشناسی و تشکر از آن خالق بخشنده را به جوان تعلیم می‌دهد. جوان اگر دیندار شد در مقابل بسیاری از انحرافات و اکسینه و ایمن می‌گردد.

امام صادق ۷ می‌فرماید: «دوست ندارم جوانی از شما را بینم مگر اینکه روزش را با یکی از دو حالت آغاز کرده باشد، یا تحصیل کرده و عالم باشد (و از علمش را به دیگران بیاموزد) و یا دانشجو و مشغول تحصیل علم و دانش باشد. پس اگر جوانی این دو حالت را نداشت، در وظیفه‌اش کوتاهی کرده و اگر کوتاهی کرد عمرش

را ضایع نموده و اگر عمرش را ضایع نمود، به گناهکاری منجر می‌شود و اگر گناه کرد بخداوندی که پیامبر را به نبوت فرستاد، در عذاب الهی ساکن می‌گردد».

حضرت موسی ۷ گفت: خدایا کدام انسان را بیشتر دشمن داری؟ فرمود: آنکه شبها چون مردار افتاده و روزها عمر خود به بطالت می‌گذراند.

عده‌ای از جوانان در این ایام گرانبها، عمر خود را به بوالهوسی و بطالت می‌گذرانند. اینان در بزرگسالی پیوسته گرفتار پشیمانی و ندامت می‌شوند و همواره در آتش افسوسی که در باطن خویش افروخته‌اند می‌سوزند، ولی افسوس و ندامت برای فرصت از دست‌رفته اثری ندارد. عده‌ای هم قسمتی از عمر عزیز خود را به مطالعه کتابهای موهوم و افسانه‌های غیر مفید و احیاناً مضرّ مصروف می‌دارند. این کتابها آنان را از دنیای واقعیات دور کرده و به دنیایی که غیر واقعی و دروغ است می‌برد.

کتابهای پلیسی و رمانهای عشقی افکار آنان را از واقعیت دور کرده و اراده آنان را ضعیف و کم‌کم موجبات انحرافات اخلاقی را فراهم می‌کند.

حضرت علی ۷ می‌فرماید: کسی که خود را به مسائل زائد و غیر لازم سرگرم کند از آنچه که مهم و مورد آرزوی اوست باز می‌ماند.

آه مطالعه وقایع تاریخی، قصه‌های پیامبران الهی، زندگینامه بزرگان علم و ادب، و امثال آن در تربیت صحیح فکر و پرورش روح، اثرات مهمی را دارد.

امیرالمؤمنین علی ۷ به فرزندش امام حسن ۷ می‌فرماید: ای فرزند عزیز! گر چه عمر من باندازه عمر گذشتگان نبوده است ولی در کارهای آنان فکر نمودم و در اخبار آنان تامل نمودم و در آثارشان سیر کردم تا جایی که گویی من هم یکی از آنان بوده‌ام! بلکه از نتایج مهمی که به دستم رسید، گویا من با اولین و آخرینشان عمر نموده‌ام و خوب و بدشان را فهمیدم و خلاصه این دانشم را بعد از غربال مطالب زیبا و سودمند از مطالب بی‌فائده و بی‌اثر، برای تو باز می‌گویم.

داستان جوانی که از گذشته عبرت گرفت!

در زمان حکومت عبدالملک مروان، مرد تاجری بود که مردم او را به درستکاری و امانت می‌شناختند. و صاحبان کالا، اجناس خود را بطور امانت و به عنوان حق‌العمل کاری نزد وی می‌گذاشتند. آه‌دربیکی از معاملات از مسیر درستی و امانت منحرف شد و خیانت نمود و طولی نکشید که مردم این خبر را شنیدند و آبروی چندین ساله او بر باد رفت! مردم دیگر بطرف او نمی‌آمدند و او ورشکسته و زیان‌دیده شد. آه‌پسر این تاجر که جوانی فهمیده و بافراست بود، از این حادثه عبرت گرفت و تصمیم گرفت که از سرگذشت تلخ پدرش عبرت گرفته و هیچگاه خیانت نکند. او وارد بازار کار شد و پس از مدتی مردم به او اعتماد نمودند و با او معامله می‌کردند.

روزی افسری که همسایه آن تاجرزاده بود، نزدش آمد و گفت: من در حال رفتن به جنگ با روم هستم. احتمال دارد که دیگر زنده برنگردم. این ده هزار سکه طلا نزد تو امانت باشد. اگر برنگشتم، درموقعی که همسر و بچه‌هایم محتاج هستند، به آنها بده و هزار سکه هم از این پولها مال خودت است! سپس آن افسر خداحافظی کرد و عازم نبرد شد. بعد از مدتی خیر کشته شدن او به خانواده‌اش رسید. تاجر ورشکسته و پدر تاجر فعلی که از ده هزار سکه اطلاع داشت، نزد پسر آمد و گفت: حال که صاحب این پولها کشته شده تو بیا و مقداری از اینها را بمن بده تا رونقی به زندگیم بدهم و بعداً آن را بتو برمی گردانم! پسر گفت: پدر! تو از خیانت و نادرستی به این وضع افتادی! بخدا قسم اگر اعضاء بدنم را قطعه قطعه کنند، من در امانت خیانت نخواهم کرد و اشتباه تو را تکرار نمی‌کنم!

وقتی زندگی بر خانواده افسر مقتول سخت شد، نامه‌ای به خلیفه نوشتند و درخواست کمک کردند ولی نتیجه‌ای نگرفتند. این جوان از این مسئله مطّع شد و فرزندان آن افسر را خواست و به آنها گفت: پدر شما برای همچو روزی مقداری سکه نزد من گذاشته است. و سفارش کرده که هزار سکه مال من باشد و بقیه را بشما برگردانم. آنها خوشحال شده و گفتند ما دو هزار سکه بتو می‌دهیم. جوان پولها را به آنان داد و آنان هم دوهزار سکه به او دادند. بعد از چندی خلیفه دستور داد که از وضع آن خانواده تحقیق کردند و هنگامی که از ماجرای امانت داری این جوان آگاه شد، دستور داد او را احضار نمودند و پست خزانه‌داری را به او محوّل نمود!

جوانان و استفاده از فرصتها

دوران جوانی، ایام مؤاخذة و مسئولیت شخصی است، سنّ بیداری و به خود آمدن است، موقع کار و فعالیت است. کسی که در بحبوحه جوانی به سعادت خود فکر نمی‌کند و در راه خوشبختی مایه و معنوی خود گام برنمی‌دارد، جوانی که با سستی و سهل‌انگاری بهترین ایام عمر خود را به رایگان از کف می‌دهد و از آن فرصت‌بی‌نظیر قدردانی نمی‌نماید، استحقاق توبیخ و کیفر دارد.

امام صادق ۷ در تفسیر آیه « **لَوْ لَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ مِنْكُمْ أَلَمْ يَكْفِ يَهُنَّ أَنْفُسَهُمْ يَوْمَ تُنْفَخُ أَعْيُنُهُمْ فِي غَمَامٍ ذُكْرًا وَرَبُّهُمْ فِي جَنَّةٍ مُّبِينٍ** » فرمود: این آیه ملامت و سرزنش جوانان غافل است که به سن بلوغ رسیده‌اند و از فرصت جوانی خود استفاده نمی‌کنند.

متأسفانه در تمام کشورهای پیشرفته و در حال رشد و کلا در تمام دنیا، به علت حاکمیت فرهنگ فاسد غربی، بسیاری از جوانان کشورهای دنیا از صراط مستقیم منحرف شده و عملاً به تمام مقررات اخلاقی و انسانی پشت پا زده‌اند، به همه چیز و همه کس بد بینند و فکر طغیان و عصیان در سر می‌پرورند، اینان در دوران جوانی و در پرشورترین ایام زندگی، بجای امیدواری و کوشش، دچار یأس و ناامیدی شده‌اند، نه به تحصیل دانش علاقه دارند، نه به سعادت فردای خود امیدوارند، بیشتر آنها به عادات زشت آلوده شده‌اند و فرصت گرانبهای جوانی را به نادانی و بوالهوسی از دست می‌دهند.

جوانانی که خواهان سعادت و خوشبختی خود هستند، کسانی که مایلند فرصت جوانی را مغتنم بشمرند و بطور کامل از آن بهره‌برداری نمایند، لازم است به چهار نکته توجه نمایند:

- ۱- دوران جوانی یکی از بهترین و پرجاذبه‌ترین فرصتهای ثمربخش در طول زندگی است.
 - ۲- استفاده از فرصت جوانی و سعی و کوشش در راه بهره‌برداری از آن، شرط اساسی کامیابی و موفقیت آدمی است.
 - ۳- خوشبختی و بدبختی هر انسانی در ایام جوانی پی‌ریزی می‌شود، جوانی که از فرصت این ایام خوب استفاده کند، می‌تواند سعادت همه عمر خود را تضمین نماید.
 - ۴- عمر جوانی کوتاه و فرصت شباب زودگذر است، یک روز غفلت و سستی، باعث حسرت و زیان و مایه ندامت و پشیمانی در تمام ایام زندگی است.
- دوتا از موانع مهم بر سر جوانی عبارتند از: یکی اضطراب و نگرانی از آینده و دوم تأثر و افسوس بر گذشته. اضطراب و نگرانی مانند مورینه، ریشه‌های امید و اراده را در ضمیر انسان می‌خورد و آنان را مأیوس و دل‌سرد می‌نماید. و افسوس بر شکستهای گذشته، شور و شوق و اشتیاق را از انسان دور می‌نماید. علی ۷ می‌فرماید:
- افسوس بر گذشته را در دل خود بیدار مکن که تورا از آمادگی برای آینده دور می‌کند. همچنین حضرت می‌فرماید: غصه فردای نیامده را بر امروز موجودت تحمیل مکن و بار امروزی را به جهت سنگین منما!**

در این باره شاعر می‌گوید:

این چه حالت بود که اهل زمین هر زمان از گذشته یاد کنند
از فراق گذشته‌ها غمگین وز غم حال، بانگ و داد کنند
آن یکی در بهار بونائی می‌خورد بهر کودکی افسوس
در کمال جمال و زیبایی از تأسف کند قیافه عبوس
و آندگر از شباب کرده عبور دیده آن سخت راه ناهموار
داده از کف نشاط عقل و شعور آرزوی شباب کرده شعار
آنچه دیدم بغالب احوال هیچ کس فکر نقد حال نبود

همه در اختیار وهم و خیال حالشان جز غم و ملال نبود
خلاصه کسی که می خواهد از فرصتها استفاده کند و از سرمایه‌هایی که در اختیار دارد بخوبی بهره‌برداری نماید،
باید گذشته معدوم را بدست فراموشی سپارد و دل را از حسرت و اندوه آن خالی کند. همچنین باید آینده موجود
نشده را نادیده انگارد و نگران آن نباشد، باید تمام نیروی خود را متوجه لحظه حال و شرایط موجود نماید و در
هر کاری از خود سؤال کند «الآن چه باید کرد؟». سپس فکر کند، عاقلانه پاسخ دهد، و سپس بانجام آنچه
موظف است، جدأقیام نماید.

جوانان و والدین

اولین نکته برای آرامش خانواده و دوری از رفتارهای ناپسند جوان، شناخت روان جوان و آگاهی از مقتضیات جوانی است. فرزند جوان، مطابق میل طبیعی، عاشق استقلال و تشخص است. می‌خواهد هر چه زودتر خود را از محدودیت‌های دوران کودکی رها سازد و به گروه‌بزرگسالان بپیوندد و مانند آنان مستقل باشد. او خواسته خود را بر زبان نمی‌آورد! ولی اگر به مقصود خود نائل نشود و به حق طبیعی خود، دست نیابد، سرکشی و طغیان می‌کند، به کارهای غیر عادی دست می‌زند، بد رفتار و تندخو می‌شود و با زبان حال می‌گوید:

به شخصیت من احترام بگذارید! مرا مستقل و آزاد بشناسید! با من همانند یک فرد بزرگ برخورد کنید!

در سخن پیامبر ۶ است که فرمود: «فرزند، هفت سال آقا است. هفت سال بنده است و هفت سال هم وزیر است.»

طفل هفت سال اول بر پدر و مادرش حکومت می‌کند! زیرا فکرش نارسا و جسمش ناتوان است. پدر و مادر باید با دیده رأفت به او نظر کنند و ناچارند که خواسته‌های او را برآورده سازند.

در هفت سال دوم، تغییرات قابل ملاحظه‌ای در تن و روان کودک پدید می‌آید. جسمش قوی می‌شود و درکش رشد می‌کند. تا اندازه‌ای خوبیها و بدیها را می‌فهمد. لذا مورد مؤاخذه والدین و مربی و آموزگار قرار می‌گیرد. و چون عقلش بخوبی شکفته نشده و صلاح و فساد خود را به درستی تشخیص نمی‌دهد، پدر و مادر آمرانه به او تذکر داده و او باید فرمان والدین را اطاعت کند.

اگر در هفت سال سوم نشانه‌های جوانی و بزرگسالی در او پدید می‌آید. لذا احساس مسئولیت می‌کند و در تدبیر زندگی همکار والدین می‌باشد.

از بکار بردن کلمه وزیر چند نکته را می‌فهمیم:

الف - جوان تشخص طلب و استقلال جو است.

ب - نباید با او آمرانه برخورد کرد.

هیچ چیز بیش از حق رأی در تربیت آنان مؤثر نیست. باید در خانه و مدرسه به آنها حق اظهار عقیده داده شود. البته استقلال دادن به جوان به این معنا نیست که وی در تمام اعمالش آزاد باشد تا به میل خود به هر محیط فاسدی برود، زیرا جوان که عقلش نسبت به احساساتش ضعیف است، همواره در معرض سقوط قرار دارد. جوان اغلب

پایان کار را نمی‌بیند و از تشخیص بسیاری از بدیها و خوبیها عاجز است. پس مراد از وزیر بودنش آن است که هم شخصیتش مورد احترام باشد و هم اختیار صد در صد نداشته باشد، بلکه تصمیم‌نهایی با والدین است. سختگیری بی مورد، زورگویی و ستم، تعدی و خشونت والدین نسبت به جوان یکی از دو نتیجه را به بار می‌آورد:

الف - جوان بر اثر فشارهای طاقت فرسای روحی و نظارت‌های خسته‌کننده والدین، نیروی مقاومت خود را از دست داده و تسلیم شرائط موجود می‌شود. او اگر چه سازگار و سربزیر می‌شود ولی استعدادهای خود را از دست می‌دهد و یک انسان نالایق بار می‌آید.

ب - جوان در مقابل سختگیری‌ها می‌ایستد که در نتیجه باعث اختلاف در خانواده می‌شود. عریضه‌ها و فریادها، تندی و خشونت، اشک و زاری، هیجان و ناراحتی برنامه عادی چنین خانه‌هایی خواهد بود! بعضی پدران بخاطر عقده خود کم‌بینی، خشن و تندخو هستند. برای ابراز قدرت در خانه، با اهل منزل بدرفتاری می‌کنند، فریاد می‌کشند، دشنام می‌دهند. گاهی بچه‌ها را کتک می‌زنند! و گاهی در محیط منزل ایجاد رعب و هراس می‌کنند! لغزش یا اشتباه کوچک را بزرگ تلقی کرده و چشم‌پوشی نمی‌کنند. مثلاً پدر اگر بخواهد بخوابد، انتظار دارد که همه اهل خانه ساکت باشند و اگر صدایی بلند شود، طوفان پیامی کند! ولی اگر دیگران خواب باشند، استراحت دیگران برایش ارزشی ندارد! کودکان این خانه‌ها بر اثر سختگیری بی مورد والدین، خشمگین و عصبی بار می‌آیند و همواره در خود احساس حقارت نموده و این حس بصورت عقده در آنها باقی می‌ماند!

البته تا کوچک هستند نمی‌توانند در مقابل رفتار خشن پدر نیرومند خود عکس‌العملی نشان دهند، آه زمانی که پا به سن جوانی می‌گذارند، برای اینکه در خانه بخاطر عقده حقارت خود، ابراز وجود کنند، کانون خانواده را به محل مشاجره و ناسازگاری تبدیل کرده و کار به آنجا می‌کشد که فرزند در مقابل پدر می‌ایستد! راه حل این معضل به دو طرف برمی‌گردد. دو طرف باید خودسری و لجاج را ترک کنند و از تمایلات نادرست خویش چشم‌پوشند تا بتوانند با همکاری یکدیگر مشکلات را حل کنند.

در بررسی روی ۱۰۵ پسر و دختر جوان که خلاف بزرگی را انجام داده بودند، متوجه شدند که تقریباً ۹۱ درصد جوانان مجرم از اختلالات عاطفی شدید رنج می‌برند. یعنی هم از حیث عاطفی مورد بی‌مهری قرار گرفته بودند و هم احساس ناامنی و حقارت داشتند!
عکس العمل والدین در برخورد با خلاف فرزندشان!

چنانچه فرزند عمل خلافی را انجام داد چگونه باید با آن برخورد نمود؟ مثلاً خانمی در تماس با بنده اظهار داشت که مدتی است، متوجه شده که پسر دبیرستانش استمناء می‌کند! تکلیف این مادر چیست؟ در پاسخ باید گفت که مرحله‌ای در برخورد با این خلفا وجود دارد که اگر رعایت شود شاید موفقیت‌آمیز باشد.

مرحله اول: تذکر غیر مستقیم است. مثلاً پدر این جوان مطالبی را که در مورد مضرات استمناء است برای وی تهیه کند و به او جهت مطالعه بدهد. یا شفاهاً پیرامون ضررهای این عمل برای کسانی که گرفتار آن می‌شوند، بطور غیر مستقیم با او سخن بگوید.

اگر این مرحله موفقیت آمیز بود که پایان اضطرابها و ناراحتیهاست، ولی در صورت عدم توفیق، **مرحله بعد** که تذکر مستقیم است را باید اجرا نمود. پدر در وهله اول و سپس مادر بدون اینکه دیگران موضوع را متوجه بشوند و شخصیت جوان مورد بی‌اعتباری قرار گیرد، از مضرات این عملی که او انجام می‌دهند، سخن بگویند. چنانچه این هم کارگر نیفتاد، **در مرحله سوم**، تهدید و توبیخ و محرومیت از امتیازاتی مثل پول توجیبی، تماشای تلویزیون، تفریح با دوستان، بکار گرفته شود. اگر این هم مانع عمل زشت وی نشد، **در مرحله چهارم** تنبیه بدنی و برخورد فیزیکی در حد ضرورت پیشنهاد می‌شود. چنانچه رسول خدا ۶۱ که رحمت‌العالین است در مورد نوجوانانی که نماز نمی‌خوانند و گوش به حرف بزرگتر خود نمی‌دهند، دستور تنبیه را داده‌اند. « **هَوُّ** » یعنی او را برای نماز بزن!

جوانان و فرهنگهای بیگانه

چه بسیار دختران و پسرانی که در آرزوهای خود، رفتن به یکی از کشورهای غربی را می بینند و دیدار از آن سرزمینها را در رؤیاهای خود مشاهده می نمایند. آمریکا! اروپا! غرب! مظهر آزادی! و لگلت نامشروع در خیال و ذهن عده ای از جوانان بوده و چهره ای زیبا از این سرزمینها را در تصورات خود به تصویر می کشند.

آه آیا واقعاً غرب همان گونه است که این جوانان خیال می کنند؟

غربی که دانشمندان آن، سقوط دیر یا زود آن را، پیش بینی کرده اند! سرزمینهایی که از مظاهر خوبیها و زیباییهای حقیقی در آن اثری نیست و بجای آن، شخصیت زنان و مردان در خدمت سرمایه داری و تمدن دروغین بکار گرفته شده است! آمریکایی که رئیس جمهور آن در تلویزیون ظاهر شده و کلکسیون قاشق و چنگالهایی را نشان می دهد و می گوید: این قاشق و چنگالها مربوط به زمانی است که کودک بودم و هنگامی که به مهمانی می رفتیم، آنرا از خانه میزبان می دزدیدم!

جوان ایرانی که می خواهد سعادت مند باشد، اگر درست در باره وضع غرب تحقیق کند، هیچگاه غرب را به عنوان آرزو و هدف خود قرار نمی دهد! غرب پاسخگوی همه نیازهای یک جوان نمی تواند باشد! در غرب تنها می توان فحشاء ارزان و لگلت نامشروع را پیدا نمود. افسادت و هدایت و کمال و رستگاری در آنجا پیدا نمی شود. آیا تابحال شده است که یک جوان، با سفر به غرب، به انسانیت دست پیدا کند؟ آیا تا بحال شده است که با یک برنامه تلویزیونی غرب، انسانی با خدا و معنویت آشنا شود؟ آه بسیار دیده شده که با یک فیلم غربی، یا با یک مسافرت به غرب، انسانی، فساد اخلاق پیدا نموده و بدبخت شده است. تهاجم فرهنگی غرب، بسیاری از جوانان دنیا و عده ای از جوانان کشور ما را به پوچی و انحراف و دشمنی با دین و خدا کشانده است.

قهرمانان دروغین!

دنیای غرب بخصوص آمریکا چون فاقد قهرمانان واقعی در تاریخ خود هستند، به برکت حقه های سینمایی و دنیای شگفت آور هنر هفتم، قهرمانانی دروغین که فقط در لحظه نمایش فیلم واقعی بنظر می رسند ولی وجود خارجی ندارند را خلق کرده است.

تارزان! راکي، رامبو! بروس لی و دهها چهره محبوب نوجوانان و جوانان پا به عرصه سینماها و ویدئوها و

رایانه ها گذاشته و عاشقان زیاد برای خود پیدا کرده اند. آه وقتی به سراغ چهره واقعی این مردان افسانه ای می رویم، متوجه می شویم که اثری از قدرت و شجاعت و دلیرمردی که در فیلمها از آنان دیده می شود، نیست و اینان مردانی عادی هستند که از طریق قدرت جادویی فیلم، چهره زیبا و محبوب پیدا کرده اند. لذا تاکنون فردی

پیدا نشده است که از طریق این چهره‌ها به انسانی پاک و آزاده و غیرتمند و شجاع تبدیل شود. بلکه بر عکس انسانهای زیادی یافت می‌شوند که با علاقه به این چهره‌ها روزها و شبهای زیادی را بپایان بردند ولی عاقبت خوبی پیدا نکردند.

قهرمانان واقعی!

آه وقتی به فرهنگ خودمان مراجعه می‌کنیم، مشاهده می‌نمائیم که هم در تاریخ کشورمان ایران و هم در تاریخ اسلام عزیز، شخصیهائی پیدا می‌شوند که از نظر قدرت بدنی، مهارت در فنون جنگی و فضائل اخلاقی کم نظیر بوده‌اند.

علی ۷، جعفر طیار، حضرت حمزه، امام حسین ۷، علی اکبر و حضرت عباس علاوه بر دارا بودن فضائل بی‌شمار اخلاقی و انسانی، هر کدام در قدرت جنگی حریف صدها نفر بوده‌اند. عباس علمدار وقتی مأموریت پیدا کرد تا برای خیمه گاه آب بیاورد، به طرف نهر فرات حرکت کرد. چهار هزار نفر از لشکر دشمن، محافظ نهر فرات بودند تا از یاران امام حسین ۷ کسی دسترسی به آب پیدا نکند. ابلها یورش عباس قهرمان، همه آنها عقب نشستند و کنار رفتند تا قمر بنی‌هاشم وارد نهر شد و مشکش را پر نمود. دشمن که دید نمی‌تواند با عباس مقابله کند، بطور ناجوانمردانه و از طریق کمین، دستهای عباس را قطع نمودند. با این حال عباس سرفراز با صدای بلند فریاد زد:

اگر دست راستم را قطع نمودید، آه بدانید که من دست از حمایت دینم بر نمی‌دارم. آنگاه بر

یک انسان بی دست حمله کردند و او را بشهادت رساندند. آیا حماسه و قهرمانی از این بالاتر سراغ دارید؟ همچنین خود امام حسین ۷ چنان دمار از دشمن بالای ده هزار نفر در آورد که به نیرنگ متوسل شدند و به دروغ گفتند که دشمن به خیمه گاه حمله نموده و از طریق سنگباران و پرتاب نیزه شکسته و شمشیر شکسته، امام را از پا در آوردند. و الا احدی را سراغ نداشتند که بتواند حریف امام ۷ باشد!

آیا این قهرمان واقعی است و میتواند محبوب دلها باشد یا انسانهایی که از طریق حقه‌های سینمائی، دلاور و قهرمان بحساب می‌آیند ولی در واقع از داشتن فضائل اخلاقی محرومند! و اگر دو نفر در خیابان به آنان حمله کنند نمی‌توانند از خود دفاع نمایند!!

در تاریخ کشور پهلوانان و قهرمانان زیادی وجود داشته‌اند که خیلی از آنها گمنام زندگی می‌کرده‌اند. پوریای ولی، پهلوان تختی و... همچنین انسانهای والا مقامی چون نواب صفوی، مدرس، کاشانی، اسدآبادی، میرزا رضای کرمانی، اندزگو، سعیدی، غفاری و... می‌زیسته‌اند که هر کدام در بیداری و مقابله با زورگویی ستمکاران نقش مهمی ایفا نمودند. در ایام دفاع مقدس که کشور تازه انقلاب کرده ایران با جنگی بزرگ روبرو شد، قهرمانانی پا به عرصه رزم نهادند که تعدادی از آنها شناخته شده و اکثر آگمنام شهید شدند و یا در سنگر سازندگی مشغول فعالیت هستند. حاج همت، باکری، زین اللین، فهمیده، خزازی، کلهر، کریمی، کشوری، بابائی، بروجردی، علم الهدی، چمران، صیاد شیرازی و صدها قهرمان جنگ با حماسه‌های خود دشمن را به زانو در آوردند و فرهنگ بسیجی را در مقابل فرهنگ منحط غرب، خلق نمودند.

جوان ایرانی اگر بخواهد قهرمان واقعی باشد و قهرمانان واقعی را بشناسد، باید با فرهنگ بسیجی که در رأس آن امام خمینی ۱ و در حال حاضر آیه اله خامنه‌ای (دام عوّه) قرار دارند، زندگی کند، کار کند، کس بگیرد و خود یک بسیجی دلاور باشد.

همانطور که در صحنه‌های مختلف علمی و صنعتی و هنر و ورزش، جوانان ایرانی برتر هستند، در الگو بودن و داشتن فضائل اخلاقی نیز می‌توانند الگو باشند بشرط داشتن فرهنگ بسیجی یعنی فرهنگ اسلام ناب محمدی ۶. برتری جوانان مسلمان بر دیگران!

بعد از بعثت پیامبر اسلام، آن حضرت و جانشینانش اعلام کردند که در نزد خدا، شیعیان برتر از غیر خود می‌باشند. روزی امام پنجم ۷ عده‌ای از شیعیان را در مسجد پیامبر مشاهده کرد. حضرت به آنان فرمود: **من بو و روح شما را دوست دارم. شما هم مرا با رعایت تقویاری کنید. ای شیعیان! شما انصار خدا هستید! خدا و رسول، بهشت را برای شما ضمانت کرده‌اند.**

امیر مؤمنان ۷ فرمود: وقتی پیامبر از دنیا رفت از همه آتش ناراحت بود بغیر از شما شیعیان! آگاه باشید که برای هر چیزی شرافتی است و شرافت دین به شیعیان است. بدانید برای هر چیزی دستگیره‌ای است و دستگیره دین شیعه است. بدانید برای هر چیزی امامی است و امام زمین، آن زمینی است که شیعه در آن ساکن است. بدانید که برای هر چیزی آقایی است و آقای مجالس، مجالس شیعه است... روز قیامت بعد از ما نزدیکترین افراد به عرش الهی شیعیانند. آنها در حالی از قبرها بیرون می‌آیند که صورتشان روشن و خوشحال می‌باشند. آنها خوشحالند ولی بقیه مردم ناراحتند. بقیه در هر اسند ولی شیعیان در امان هستند... امام پنجم ۷ فرمود: دل شیعیان بوسیله نور امامان روشن است ولی دلهای غیر شیعیان تاریک می‌باشد. امام ششم ۷ فرمود: دلهای شیعیان ما از دل هزار عابد برتر است.

جوانان ما باید متوجه باشند که فرهنگ غرب یعنی برتری ظالم بر مظلوم، برتری سرمایه‌داران بر فقراء و طبقات پائین، برتری علم مآکی بر ایمان، برتری ظاهر بر باطن، برتری دنیا بر آخرت، برتری فساد و ناپاکی بر اصلاح و پاکی! برتری پوچی بر واقعیت و حقیقت، برتری خشونت بر صلح و صفا، برتری جسم بر روح، برتری مآکه بر عالم غیب، برتری نقد بر نسیه، برتری نژادپرستی بر برابری انسانها، برتری کشورهای صنعتی بر جهان سوم! برتری منافع گروهی بر منافع جامعه و...

جوانان نمونه

در طول تاریخ بشریت با جوانان نمونه و بزرگوار و بافضیلتی برخورد می‌کنیم که هر کدام از آنها الگوی خوبی هستند برای جوانی که می‌خواهد به سعادت برسد. اینک برای مثال به چند جوان نمونه اشاره می‌کنیم:

یوسف زیبا و صلیق!

تقدیر الهی بر این قرار گرفت که یوسف زیبا و صلیق در خانه عزیزمصر زندگی کند. عزیز مصر که از همان لحظه اول سخت تحت تأثیر اصالت و نجابت یوسف قرار گرفته و پی برده بود که از خاندانی بزرگ و ریشه دار است، به همسرش زلیخا گفت: «در رعایت حال او بکوش! امید است در آینده بحال ما ثمربخش باشد، یا او را بفرزندی بگیریم».

زلیخا که زنی زیبا و از شکوه و جلال خاصی برخوردار بود، بعلت عینین بودن همسرش عزیز، همچنان دختر مانده بود! یوسف، نیز بسیار زیبا و درخشان و با حجب و حیا بود. در مدت ۹ سالی که یوسف در خانه عزیز مصر بسر برد، زلیخا در دل، عاشق یوسف شده بود و در پی فرصتی برای عملی کردن این عشق نامقدس بود! در یکی از روزها، زلیخا در حالی که خود را آرایش و زیباتر نموده بود، یوسف را به اطاق خوابش فرا خواند و هنگامی که یوسف پاک، بی‌خبر از نیت زلیخا، به اطاق او داخل شد، زلیخا در را بست و به یوسف گفت:

یوسف! اینک من در اختیار توام! یوسف وقتی متوجه منظور او شد گفت: «بخدا پناه می‌برم! خدایی که جایگاهم را خوب قرار داد. حقیقتاًستمکاران رستگار نشوند». در این موقع یوسف بطرف در دوید

تا از اطاق خارج شود، ولی زلیخا از پشت پیراهن یوسف را گرفت تا او را نگاه دارد، آله پیراهن پاره شد و یوسف از اطاق خارج شد که ناگاه عزیز مصر داخل شد و آن صحنه را دید. زلیخا زرنگی کرد و به شوهرش گفت: «مجازات کسی که نظر بد به زنت داشته باشد زندان یا شکنجه است» یوسف گفت: او از من کام خواست! عزیز مصر از پاره شدن پیراهن یوسف پی به ماجرا برد و به زنش گفت: این مکر و فریب شما زنان است و تو خطاکار بوده‌ای!

در هر حال زلیخا هر تلاشی را بکار گرفت تا دل یوسف را بدست آورد، آن جوان پاک و طاهر تن به گناه نداد تا اینکه یوسف به خدایش عرض کرد: «خدایا! زندان برایم از آنچه این زنان از من

می‌خواهند، بهتر است!» چندی بعد یوسف را به زندان انداختند و مدت حداکثر ۱۴ سال و حداقل ۷ سال در زندان بسر برد ولی حاضر نشدن به گناه دهد و روح و روان خود را با شهوت نامشروع آلوده نماید. در مقابل این تقوا و مبارزه با نفس، خداوند به یوسف، پادشاهی و حکمت عطا نمود.

داود شجاع و قهرمان

وقتی طالوت پیامبر با لشگر کوچک و بی سلاح خود در مقابل جالوت ستمکار با لشگر انبوه و مسلح او صف ارایه کردند، بسیاری در ذهن خود می‌پنداشتند که شکست طالوت حتمی است. هنگامی که خود جالوت که پهلوانی درشت اندام و جنگجو و مبارز بود، از صف لشگرش بیرون آمد و در مقابل سپاه طالوت ایستاد و مبارز طلبد، هیچیک از سپاهیان طالوت جرعت نکردند که با او مبارزه تن به تن کنند! جالوت مرتب با صدای رعد آسای خود هم رزم می‌طلبد ولی باز کسی جرعت مبارزه با او را پیدا نکرده بود. ناگاه داود جوان، داوطلب مبارزه با جالوت شد! او از طالوت اجازه نبرد خواست، اطلالوت گفت: تو نوجوانی! صبر کن تا دیگری که از تو بزرگتر و قوی‌تر است، به جنگ او برود! ولی داود برای جنگ کردن اصرار نمود و اجازه رفتن به میدان را از طالوت کسب کرد. بدستور طالوت زره برتنش پوشانند و نیزه به دستش دادند و کلاهخود بر سرش نهادند، املداود که تا آن زمان زره نپوشیده بود، زره و کلاهخود را در آورد و به کناری افکند و سپس خم شد و چند عدد سنگ برای فلاخن خود برداشت و آماده نبرد با جالوت شد.

داود در مقابل قهرمان دشمن قرار گرفت. جالوت با دیدن او به خنده افتاد و گفت: چگونه جرعت کردی با دست خالی و بدون لباس جنگی به جنگ من بیایی؟ داود گفت: لباس جنگ را بتو بخشیدم! اینک با همین سلاح و با ایمان بخداوند به میدان تو آمده‌ام و هم اکنون خواهی دید که ایمان بخدا چه می‌کند! سپس سنگی در فلاخن گذاشت و پیشانی دشمن را هدف گرفت و چند بار آن را به دور سرش چرخاند و در حالی که عضلاتش فشرده شده بود و نیروی بازویش جمع گشته بود، آن را پرتاب نمود! فشار دست داود و پرتاب سنگ چنان قوی و سریع بود که پیشانی جالوت را شکافت و خون از آن جاری شد. داود سنگ دوم را با همان سرعت و قدرت پرتاب کرد و مغز جالوت را متلاشی نمود. قهرمان دشمن نقش بر زمین شد! آنگاه سپاه طالوت حمله کردند و آنها را که متخو و مرعوب شده بودند، شکست دادند. بعدها داود به پیامبری رسید و سپس نبوت به پسرش سلیمان منتقل شد.

یحیای شهید

حضرت زکریا ۷ در پیری و بعد از عمری در حسرت فرزند، صاحب پسری شد که او را یحیی نام نهاد. یحیی نوزادی زیبا و خوش ترکیب بود، و در همان سنین بچگی، اندیشه‌ای تابناک و هوشی سرشار و استعدادی فارق العاده داشت. طبق آیات قرآن، خداوند در کودکی به او حکمت و دانش داد.

یحیی از همان کودکی از مردم کناره می‌گرفت و حال و هوای خاصی داشت! او چنان دل‌باخته خداوند بود و چندان به عبادت می‌پرداخت و اشگ می‌ریخت که رفته رفته بدنش نحیف و لاغر گردید. او از همان خردسالی مردم را به خدا دعوت می‌نمود و آنان را با بیانات پرشور خود، موعظه می‌کرد و از نافرمانی خدا بر حذر می‌داشت! او آنچنان به قیامت معرفت داشت که هر گاه در مجلسی سخن از قیامت و جهنم می‌شد، تاب نمی‌آورد و گاه بیهوش می‌شد و گاه سر به بیابان می‌گذاشت.

پادشاه زمان یحیی شخصی بنام «هیرو دیس» بود که با زنی بنام «هیرو دیا» ازدواج کرده بود. این زن از شوهر سابق خود دختری زیبا و فتنه گر و دلربا داشت. پادشاه کم کم عاشق این دختر شد و تصمیم به ارتباط نامشروع با او را گرفت. این مطلب در میان مردم پخش شد و بگوش یحیی ۷ رسید. یحیی به پادشاه هشدار داد که این عمل برخلاف حکم تورات و شرع موسی می باشد! و باید از مراوده ازدواج با این دختر که محرم پادشاه است، پرهیزد! مخالفت یحیی با این مسئله باعث شد تا هیرو دیا و دخترش، کینه یحیی را به دل گرفتند و تصمیم به شهید کردن او گرفتند. در موقعیتی که دختر، دل شاه را اسیر خود کرده بود، حکم شهادت یحیی را گرفتند و مأمورین شاه سربچی را بردند و در میان طشتی برای مادر و دختر بردند! خدا در قرآن بر او هم در هنگام ولادتش و هم در هنگام شهادتش، سلام نموده است.

مریم پاک و عابده

مریم دختری بود که بخاطر نذر مادرش، از همان کودکی در معبدیت المقدس و تحت تربیت حضرت زکریا ۷ بزرگ شد. وقتی مریم به سن تکلیف رسید، متوجه شد که مانند سایر زنان نیست و عادت ماهانه و سایر آلودگیهای زنانه را ندارد. او از همان اوقات، تمایل شدیدی به عبادت پروردگار داشت و همیشه در محراب به عبادت مشغول بود. مریم در اثر تقرب بخدا به مقامی رسید که بدون واسطه از طرف خدا برای او غذای بهشتی می رسید. مریم هم زنی عابده بود و هم صورتی زیبا و اندامی متناسب داشت. طولی نکشید که مقام معنوی او زنان و مردان را متوجه خود نمود و همه از او به پارسائی و نیکی نام می بردند. حضرت مریم آنقدر به خدا نزدیک شد و او را عبادت نمود که فرشتگان با او سخن می گفتند. روزی که در حال عبادت بود، فرشتگان به او گفتند: «ای مریم! خداوند تورا پاک و پاکیزه داشت و از میان تمام زنان عصر برگزید و بر همه آنان برتری داد. ای مریم! هنگامی که دیگران نماز می گذارند تو نیز نماز بخوان و خدایت را در قنوت بیاد آور و برای او سجده و رکوع نما!» و در آیه دیگر در باره عفت و دوری از شهوات او می فرماید: « وَ تَهُمَّ آتَ عِوَانِ أَلْمَى أَحَصَّتْ وَجْهًا فَهِنَّ فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ صَلَّتْ بِكَلِمَاتٍ وَهُنَّ وَ كَلِمَاتٍ مِنْ أَلْمَى إِيْنِ ». یعنی: مریم زنی است که عورت خود را از حرام حفظ کرد و ما هم از روح خود در او دمیدیم. او کلمات و کتابهای خدا را تصدیق نمود و او از قنوت کنندگان بود.

این چنین بود که مریم با عبادت و دوری از گناه و شهوات، به مقام سروری زنان زمان خود رسید.

مصعب بن عمیر!

یکی از اصحاب جوان پیغمبر اسلام در اَلم قبل از هجرت، مصعب بن عمیر است. او بسیار زیبا و عقیف، بلند همت و جوانمرد بود و پدر و مادرش او را دوست می داشتند. مصعب در مکه مورد تکریم و احترام عموم مردم بود. بهترین لباسها را می پوشید و در بهترین شرائط کمال و رفاه و آسایش زندگی می کرد. اهل با بعت پیغمبر

اسلام، اوشیفته سخنان آسمانی پیغمبر اکرم ۶ و مجذوب گفتار روحانی و نافذ آن حضرت شد و بر اثر شرفیابی مکرر و شنیدن آیات قرآن، آئین اسلام را صمیمانه پذیرفت و به شرف مسلمانی نائل آمد. در محیط مسموم و خطرناک آن روز و بین بت پرستان خودسر و جنایتکار مکه، پیروی از رسول اکرم و پذیرفتن آئین اسلام بزرگترین جرم شناخته می شد. کسانی که به پیغمبر ایمان می آوردند و تعالیم عالیة اسلام را در کمال صفا و صمیمیت می پذیرفتند، جرئت اظهارنداشتند و حتی المقدور ایمان خود را از دیگران حتی از کسان و بستگان خویش پنهان می داشتند. بهمین جهت مصعب، مسلمانی خود را به کسی نگفت و فرائض دینی خویش را تا آنجا که ممکن بود درخفا انجام می داد.

روزی عثمان بن طلحه او را در حال نماز دید و فهمید که او مسلمان شده است. این خبر را به مادر مصعب داد و طولی نکشید که خبر به گوش دیگران رسید و همه جا صحبت از مسلمان شدن مصعب به میان می آمد. مادر مصعب بقیه بستگان او وارد عمل شدند و او را درخانه زندانی نمودند، تا شاید او دست از اسلام و پیغمبر بردارد. ولی او مقاومت کرد و بنابر قولی در ایام زندانی شدن، آیات زیادی از قرآن را حفظ نمود. در هر حال بعد از مدتی از زندان نجات یافت و جزء یاران نزدیک حضرت شد.

روزی دو نفر از محترمین مدینه و از قبیله خزرج بنامهای اسعد بن زراره و ذکوان بن عبد قیس نزد پیغمبر آمدند و بعد از مسلمان شدن، تقاضا کردند که حضرت شخصی را به نمایندگی از خود به مدینه بفرستد تا قرآن را به مردم آموخته و آنان را به آئین اسلام دعوت نماید.

این اولین بار بود که شهر بزرگ و پراختلافی مثل مدینه در خواست نمایندگی کرده بودند. و اولین بار است که حضرت می خواهد شخصی را به نمایندگی از طرف خود به شهری بفرستد. پیشوای اسلام از میان همه مسلمانان نسالخورده و جوان و از بین تمام اصحاب و یاران خود، مصعب بن عمیر جوان را به نمایندگی خود برگزید و او را برای انجام آن مأموریت مهم به مدینه فرستاد.

پیغمبر ۶ در هنگام اعزام مصعب جوان به مدینه فرمود:

مصعب به مدینه رفت و با نیروی ایمان و شور و شوق جوانی کار خود را آغاز کرد و او با تلاوت آیات قرآن و گفتار آتشین در سخنرانیها و اخلاق اسلامی توانست عده زیادی را مسلمان کند. او اولین شخصی است که در مدینه اقامه جمعه کرد و شخصیتهایی مانند سعد بن معاذ و اسید بن خضیر بدست او مسلمان شدند. مصعب در جنگ بدر همراه رسول خدا بود و عاقبت در جنگ احد بشرف شهادت نائل آمد.

عبدالله بن مسعود

او ششمین شخصی بود که مسلمان شد و یکی از مسلمانان ثابت قدم و دانشمند گردید. عبدالله نزد پیامبر قرآن را می آموخت و یکی از نویسندگان وحی بود.

روزی عده ای از مسلمانان دور هم جمع شده بودند که صحبت از این میان آمد که تابحال غیر از پیامبر ۶، کسی جرعت تلاوت قرآن با صدای بلند در بین مشرکین را پیدا نکرده است. عبدالله اعلام آمادگی کرد تا این کار را

انجام دهد! مسلمانان به او گفتند: تو عشیره‌ای نداری تا از تو دفاع کنند. بگذار کسی این کار را بکند که در صورت خطر، از او حمایت شود. عبدالله گفت: من می‌روم و پشتیبان من خداست!

فردای آن روز در حالی که سران مشرکین در کنار کعبه بودند، عبدالله آمد و در کنار مقام ابراهیم و در مقابل مشرکین، با صدای بلند مشغول تلاوت آیات قرآن شد! «بِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَرَّحْمٰنِ

كَلَّمَ الْقُرْآنَ...» مشرکین با شنیدن آیات قرآن، از اینکه جوانی مانند عبدالله این چنین جرعت پیدا کرده، خشمگین شدند و بطرف او هجوم آوردند و او را که همچنان و بدون ترس، مشغول تلاوت بود، زیر ضربات خود گرفتند! عبدالله که جوانی لاغر و کوتاه اندام بود، دست برداشت و بقدر لازم قرآن خواند. سپس خود را نجات داد و نزد مسلمانان بازگشت. وقتی مسلمانان او را با صورتی مجروح دیدند، گفتند: ما از همین می‌ترسیدیم! عبدالله گفت: نه، چیز مهمی نیست! اگر بخواهید فردا نیز برای تلاوت می‌روم! مسلمانان گفتند: نه! کافی است. آنچه آنها نمی‌خواستند را بگوش آنان رساندی!

بعدها او به حبشه رفت. سپس به مدینه آمد و در جنگها در کنار پیامبر بود. او بود که سر دشمن بزرگ اسلام یعنی ابوجهل را جدا کرد و برای پیامبر برد و پیامبر ۶ مژده بهشت را به او داد.

عتاب بن اسید

پس از فتح مکه بدست مسلمین، طولی نکشید که جنگ حُنین پیش آمد. ناچار باید رسول اکرم و سربازانش از مکه خارج شوند و به جبهه جنگ بروند. از طرفی لازم بود برای تنظیم امور اداری آن شهر که بتازگی از دست مشرکین خارج شده، فرماندار لایق و ملّوی تعیین شود که در کمال شایستگی بکارهای مردم رسیدگی کند و بعلاوه از بی نظمی‌هایی که ممکن است دشمنان بوجود آورند، جلوگیری نماید.

پیشوای اسلام از بین تمام مسلمین، جوان بیست و یک ساله‌ای را بنام «عتاب بن اسید» برای آن مقام بزرگ برگزید و بنام وی فرمان صادر کرد. و به او دستور داد که امامت جماعت مردم را بعهده بگیرد. حضرت به او فرمود: آیا میدانی تو را به چه مقامی برگزیده‌ام؟ تو را حاکم و امیر اهل حرم خدا و ساکنین مکه کرده‌ام. و اگر بین مسلمین کسی از تو برای این مقام شایسته‌تر بود، او را انتخاب می‌نمودم. او اولین کسی بود که بعد از فتح مکه در آن شهر نماز جماعت اقامه نمود.

انتصاب یک جوان بیست و یک ساله به این مقام باعث رنجش خیلی‌ها شد! عده‌ای زبان به شکایت گشودند و گفتند: رسول اکرم ۶ دوست دارد ما حقیر و پست باشیم! به همین جهت جوان نوری را بر مشایخ عرب و بزرگان حرم، امیر و فرمانروا کرده است!

وقتی این سخنان به گوش پیامبر که خارج از مکه بود رسید، نامه‌ای به اهل مکه نوشت و در کمال صراحت به لیاقت و کاردانی عتاب بن اسید اشاره نمود و تأکید کرد که همه مردم موظفند از او امر و اطاعت کنند و

دستورهای او را بکار بندند. در آخر نامه این جمله بسیار زیبا را نوشت: «وَلَا يَخْفَىٰ عَلَيْكُمْ فِي نَجْوَىٰ إِلَهِ

جَوْنَهُ! تَيْنَ الْأَكُوهُ الْهَلُّ لِي الْهَلُّ هُوَ الْأَوَّلُ» یعنی: کسی کوچکی سن او را دلیل ناکار آمد بودنش نیاورد که بزرگتر برتر نیست! بلکه برتر بزرگتر است!
عتاب تا آخر عمر پیغمبر اکرم ۶ فرماندار مکه بود و خدمات درخشانی را انجام داد.

اسامه بن زید

پیغمبر اکرم ۶ در روزهای آخر زندگی خود، مسلمین را برای جنگ با کشور نیرومند روم بسیج کرد. تمام افسران ارشد و مُرءارتش، کلیه بزرگان مهاجرین و انصار، همه شیوخ عرب و رجال باشخصیت در این لشکر عظیم بودند. یک روز حضرت برای باز دید از لشکر خارج شد و مشاهده کرد که همه بزرگان مهاجر و انصار از قبیل ابوبکر و عمر و سعد بن ابی وقاص و سعد بن زید و ابو عبیده و قتاده و بقیه حاضرند. بدون تردید فرماندهی چنین سپاه عظیمی فوق العاده و مهم است و حتما باید لایق ترین افسر از طرف پیشوای اسلام برای آن مقام مهم برگزیده شود. رسول اکرم ۶ اسامه را که ۱۸ ساله بود احضار کرد و پرچم فرماندهی را با دست خود بست و او را به فرماندهی برگزید! و این موضوع از نظر تاریخ نظامی کم نظیر بلکه بی نظیر است.
این انتصاب باعث حیرت و اعتراض خیلی ها شد! و می گفتند: این جوان نباید فرمانده مهاجرین سابقه دار و پیش کسوت باشد؟

وقتی خبر به حضرت رسید، پیامبر خیلی ناراحت شد و بر منبر رفت و فرمود: ای مردم! این چه حرفی است که در باره فرماندهی اسامه زده اید؟ بخداوند بزرگ قسم یاد می کنم که دیروز زید بن حارثه برای فرماندهی لشکر (در جنگ موته) مناسب بود و امروز پسرش اسامه!
از این سه نمونه متوجه می شویم که ارزش نسل جوان در مکتب اسلام، همواره مورد توجه بوده است. اگر دنیای امروز ب فکر افتاده تاجوان جوان! کند و آنان را مورد توجه و نظر قرار دهد، چهارده قرن پیش اسلام، به این کار اساسی دست زد و امور جوانان را مورد توجه قرار داد.

حضرت علی اکبر

او یکی از زیباترین چهره های خاندان نبوت است. جوانی رشید، خوش سیما، برازنده که در هنگام نبرد کربلا، ۱۸ ساله بوده است. او فرزند حسین ۷، قهرمان تاریخ اسلام و زنده کننده دین می باشد. علی اکبر آنچنان کاردان و لایق و شبیه به پیامبر ۶ بود که روزی معاویه گفت: اگر قرار باشد خلافت در بنی هاشم قرار گیرد، شایسته ترین فرد، علی اکبر است! او در نبرد نا برابر کربلا، از دین و ولایت دفاع نمود و با هزاران نفر به جنگ پرداخت و دهها نفر از دشمن را بخاک انداخت و چنان جنگی کرد که در تاریخ آمده است: آنچنان از کشته دشمن، پشته ساخت که صدای ضجه و شیون از دشمن بلند شد!

عاقبت دشمن با خیل سواران خود، او را شهید نمودند. و او هم باخون خودش، حماسه کربلائیان را جاودانه تر نمود.

حضرت ابوالفضل العباس

شخصیت ابوالفضل ۷ آنچنان مردم دوستدار ولایت را تحت تأثیر قرار داده که دربین شهدای کربلا، ارادت خاصی به او وجود دارد. حتی مردم عراق هم، علاقه خاصی به عباس علمدار درخود احساس می کنند. با اینکه دشمن برای او امان نامه آورد تا او و برادرانش، جان سالم از صحنه کربلا بدر برند، ولی او با وفاداری و اطاعت از ولایتی که در دل داشت، ماند و تا آخرین لحظه زندگی خود از امامت دفاع نمود. او آنچنان شجاع بود که وقتی برای آوردن آب به طرف فرات رفت، نگهبانان فرات را که بیش از چهارهزار نفر بودند، پراکنده نمود. عباس با اینکه بسیار تشنه بود، ولی بیاد حسین تشنه لب آب فرات نخورد! او تا دست در بدن داشت، دشمن جرعت نزدیک شدن به وی را پیدا ننمود. وقتی بطور ناجوانمردانه، دست راستش را قطع کردند، صدازد:

وَاللّٰهَ اِنْ قَتَلْتُمْ مِیْنِیْ اَعْنِیْ اُمِّیْ کَبَدًا عَنِ دِیْنِیْ

بخدا اگر دست راستم را قطع کردید، من دست از حمایت دینم بر نمی دارم.

او رجز می خواند و می گفت که از مرگ هراسی ندارد. و جانش فدای حسین باد!

در هر حال دشمن او را بشهادت رساند، اَلمنام و یاد و جانفشانی او در راه دین و ولایت تا ابد زنده خواهد بود.

سخنی باجوانان

منابع و مأخذ

- ۱- گفتار فلسفی «محمد تقی فلسفی».
- ۲- سیمای جوانان «علی دوانی» .
- ۳- جلوه‌ها و زمینه‌های بلوغ «محمد حسین حق جو».
- ۴- حجاب «ابو الاعلی مودودی» .
- ۵- چشم، نگاه و.. «محمد حسین حق جو» .